

زرافشان نیز می‌بینیم. شیرینی خوران همزمان با مبادله هدایا انجام می‌پذیرد. و این رسم را در فلات ایران و تاجیکستان و میان پارسیان هند^۱ نیز باز می‌یابیم. در میان تاجیکها، این هدایا از طاقه‌های پارچه و چند جفت کفش برای عروس آینده ترکیب می‌یابد. در میان ایرانیان از يك جفت دستبند، گوشواره، جواهر یا چیزی دیگر برای دختر به وجود می‌آید و «چشم‌روشنی» خوانده می‌شود.

آیین نامزدی کمی پس از آن برگزار می‌شود. دختری که «شیرینی خورده» بود، «نامزد» می‌شود. پدر و مادر جوان که در پایان این آیین، به خانه دختر خوانده می‌شوند، شیرینی تر و خشک می‌خورند، سپس، اندک زمانی می‌گذرد، و خانواده عروس آینده و خانواده داماد آینده هدایایی به همدیگر می‌دهند که مال عروس و داماد آینده است. نامزدن *nāmzadan*^۲، یعنی نامزدی، در دوره ساسانیان «نامزدن *nāmzadan*» خوانده می‌شد، و پیش از برگزاری آیینی که نامزدی را تسجیل و تقدیس می‌کرد، دختر، «نکرده نام» *na-karda-nām* (نامزد نشده) خوانده می‌شد. اصطلاح «میثره ویرومزه - *Miθra-virō-mazah*^۳» که به معنی وثیقه عظمت و اعتبار مرد است، اصطلاحی فنی است که حتی در قرن شانزدهم نیز سنت پرستان میترا *Mithra* به معنی وعده ازدواج به کار می‌بردند. بی‌گمان، دو طرف، خدایی را که نگهبان عقود و مخصوصاً عقد نکاح است - گواه می‌گرفتند و با هم پیمان می‌بستند.

اغلب، از شیرینی خوران (*miθra-virō-mazah, nāmzadan*) تا نامزدی و ازدواج (یعنی زنی - *Zanīh*) مدتی می‌گذشت و در خلال این مدت، جوان، مرتباً به دیدار نامزدش می‌رفت. در آن زمانی که زنان ایران هنوز در حجاب به سر می‌بردند، نامزدهای جوان، با وجود قانون اسلام، اغلب عادت رفت و آمد با یکدیگر را نگه می‌داشتند، و به همین گونه، همچنان به نامزدبازی - که یکی از رسوم دوره پیش از حضرت محمد (ص) است - می‌پرداختند، یعنی همچنان به دیدار نامزد خودشان می‌رفتند. در خلال این مدت،

هر دو طرف وسائل ازدواج را آماده می‌کردند. پدر و مادر دختر جهیزی را که برای ازدواج دخترشان لازم بود، گرد می‌آوردند، در صورتی که پدر و مادر داماد آینده هم، به فکر آماده کردن خانه و اسباب و اثاثه، و هر چیزی که برای ازدواج و زندگی زناشویی عروس و داماد آینده ضرورت دارد، می‌افتادند. این برهه چه مدت بود؟ فاصله آن بستگی به این داشت که خانواده‌های عروس و داماد در چه مدتی می‌توانند آماده شوند. در هند، «دوره معینه‌ای برای برگزاری آیین نهائی نیست، اما این امر هرگز نباید به فراسوی دوره‌ای گذاشته شود که دختر به سن بلوغ رسیده است...». در تاجیکستان، ازدواج به مفهوم اخص کلمه، يك ماه، یا دو سه سال پس از نامزدی انجام می‌پذیرد. در چیترال *Tchitral* و *Vakhān*، تقریباً يك سال صبر می‌کنند^۴. در یزد هم، این مدت يك سال است.

اگر چه نامزدی ممکن است در هر زمانی صورت بگیرد، برای برگزاری آیین ازدواج، روزهایی هست که مخصوصاً به حکم عرف و عادت خجسته شمرده می‌شود. منان می‌گوید که در بمبئی «بسیاری از ازدواجها در روز واحد انجام می‌پذیرد...» در چیترال و *Waxan*، برای این کار، چشم به راه ماههای ژانویه و فوریه می‌مانند^۵. در تاجیکستان به انتظار فصل بهار می‌نشینند، فصلی که انبارها انباشته می‌شود، غله فراوان است و گله‌ها زیبایی دیگری دارند^۶. ایرانیان دوره ساسانی چیز دیگری صورت نمی‌دادند: و به قراری که استرابون *Strabon* می‌گوید: «ازدواجهای خودشان را در آغاز تعادل شب و روز بهار انجام می‌دهند^۷». روز اول (اورمزد) و روز بیستم (وهرام) ماه خوشترین روزها برای ازدواج بود. و از این رو، ازدواجها مخصوصاً روز اول یا روز بیستم برگزار می‌شد، اما روز دهم ماه نیز برای ازدواج خجسته روزی بود^۸.

ایرانیان دوره باستان ازدواجهایشان را چگونه برگزار می‌کردند؟ برای بررسی این

۱. اویفالیوی، آرینها در شمال و جنوب هندوکش، صفحه ۳۰۰. ۲. ابضا، ۳. سولتسه - تاجیکهای نامیر. ۴. دائرةالمعارف مذاهب و اخلاق، صفحه ۷۳۳ - ویس و رامین صفحه ۲۵ - چون ماه آتور *Atur* | آذر | به بهار افتاده بود، برای نامزدی یکی از روزهای این ماه برگزیده شد. ۵. باز هم دائرةالمعارف مذاهب و اخلاق، صفحه ۲۵ «دهمین روز آتور - به ساعت سش...».

۱. منان - پارسیان، صفحه ۱۶۰ - و جی. جی. مودی، مراسم و آداب مذهبی... صفحه ۱۷.

۲. انکتیل دوبرون، زند اوستا ۲ - ۵۶۰. ۳. پشت - ۵، ۴ و ۲.

مسأله، باز هم ناگزیریم، به سبب فقدان کتیبه‌هایی که بتواند مدرک ما باشد، در توده رسوم و آداب عصر جدید به کاوش بپردازیم و آثار و علائم رسم کهن را در آن میان بجوییم. در واقع، روایات مزدایی برخی از رسوم و آداب کهن را دربردارد، در صورتی که فولکلور ایران هم برخی دیگر از این رسوم و آداب را برای ما فراهم می‌آورد. این آثار و علائم را که گواه گذشته است، به یاری اطلاعاتی انگشت‌شمار و گرانهای نویسنندگان کهن واریسی و بازبینی خواهیم کرد. شاید بتوانیم، از این راه، به احیاء و تجسم آداب و رسوم ایرانیان پیش از گرویشان به آیین حضرت محمد (ص) توفیق بیابیم.

اوستا درباره آیینهایی که همراه ازدواج برگزار می‌شده است، ساکت است. مؤلفهای روایات زردشتی، تنها این اهمال را کرده‌اند که جزئیات این رسم را به ما انتقال نداده‌اند، و بی‌گمان، برای آن این کار را نکرده‌اند که این جزئیات - بیشتر از آنکه به احکام سنگین و احکام شرعی جامعه مذهب ارتباط داشته باشد، به فولکلور ایران، به گنجینه خرافه‌های عوام ارتباط داشته است. از این رو، مردم باید به چشم یگانه ودیعه‌دار این رسمها و عاداتها نگریسته شوند. در واقع، باید کوشش به کار ببریم که شواهد و آثار این رسوم و آداب گذشته را نزد توده مردم، میان انبوه اعتقاداتها و خرافه‌هایی که توده مردم از پدران و نیاکانشان به ارث برده‌اند بازباییم و بیرونشان بیاوریم. مزداییان ایرانی که اقلیتی درهم شکسته‌اند، دیگر آیین ازدواج خودشان را به صورت جشنی بزرگ و شادمانی همگانی برپانمی‌دارند. «هم آیینانسان» در هند، که از مهمان‌نوازی مردمی آرام برخوردار شدند و این سعادت را یافتند که پشتیبانی چون رانای سنجان داشته باشند، به عکس مزداییان ایران، همچنان به مناسبت ازدواجهایشان بساط جشنها و سور و شادمانی همگانی گسترده‌اند، و بدین گونه در سرزمین بیگانه، رسم ملی خودشان را پایدار و جاودانی کردند. اما، در صورتی که این جشنها، در آن وطنی که روزگاری دراز بر رفتش از کف اشک ریختند، در روز روشن برگزار می‌شد، در گجرات که میزبانان بود، رانا، از ایشان خواهش کرد که جشنهای خودشان را شبانه برگزار کنند تا کارشان به برخی از عناصر هندو برنخورد و مایه دلخوری و آزدگی این عناصر نشود. و در ظرف دوازده قرن، هنوز قولی را که به رانای فرزانه و متساهل دادند، زیر پا نگذاشته‌اند. پس، در اینجا

به توصیف رسوم و آداب ایشان خواهیم پرداخت و این رسوم و آداب را با رسوم و آداب ایران مقایسه خواهیم کرد.

به این مناسبت، چه توانگران و چه بیچیزان به دعوت‌های بزرگ دست می‌زنند، حتی عده‌ای از اشخاص را هم که هیچ گونه آشنایی با ایشان ندارند، به مهمانی می‌خوانند. منان می‌گوید که: «در هند به تقلید توانگران برمی‌خیزند و آنان که وابسته به طبقه دوم هستند گاهی تا پایان زندگیشان بدهکار می‌شوند.» اویفالوی می‌گوید که: «در دنیای کوه‌نشینان تاجیکستان، شماره مهمانان همیشه بسیار است. توانگران گاهی نزدیک به دوست سیصد نفر را به مهمانی می‌خوانند، برای آنکه اغلب اتفاق می‌افتد که همه اهل دهکده به این مهمانی خوانده شوند.» در هند، «به این مناسبت مبادله هدایای گران‌قیمت هنوز هم امری لازم و واجب است.» در شمال ایران، «هر یک از مهمانان هدیه‌ای با خود می‌آورد.» در بمبئی، گاهی شماره مهمانان از هزار و پانصد تن می‌گذرد. در ایران، به مناسبت ازدواج - چه در شهر چه در ده - همه اهل محله یا همه اهل ده به مهمانی خوانده می‌شوند. خلاف آبرو و اصول معاشرت ایرانی است که در خانه در چنان روز شکوهمند بسته شود. باید در را چارطاق باز گذاشت و از روی ادب از همه رهگذران خواهش کرد که قدم رنجه فرمایند و به درون بیایند. آهنگر همه افراد صنف خویش را دعوت می‌کند. قصاب همه آن کسانی را که همکارش هستند به خانه‌اش می‌خواند، در صورتی که کفشگر، برای برگزاری عروسی پسرش به همه همکارانش و شرکاء و همه کارگران‌شان دعوت‌نامه می‌فرستد.^۱ بینواترین مردم در خانه‌شان را به روی هر کسی باز نگه می‌دارند. همه این مردم به شام خوانده می‌شوند. شاهزادگان و شهریاران سورهای شاهانه می‌دهند.^۱

در بمبئی، مردان، در انتظار موکب زفاف، «در دو سمت خیابانی که روبه‌روی خانه

۱. ویس و رامین، صفحه ۳۱ و صفحه ۲۴۵: مسیر نامزد به طول چهل فرسنگ آراسته می‌شود. در همه جا، ابریشمها بر دیوارها گسترده می‌شود. خوانها به پا می‌شود تا به مردم نوشابه و سور زفاف داده شود. لباس نو عروس هم برای خود اهمیت داشت: به این منظور پی‌استادان این فن می‌فرستادند. مشاطه، به دقت، به آرایش موها می‌پرداخت، و زلفها را به مشک و عنبر خوشبو می‌کرد. (ایضاً، صفحه‌های ۲۳۹، ۲۴۷، ۳۱۶). سپس

است، جای می‌گیرند. اندرون خانه به زنان تخصیص داده می‌شود». در شمال ایران نیز، مردان و زنان در جاهای جداگانه گرد می‌آیند. در ایران، زنان در اندرون می‌نشینند، در صورتی که همهٔ مردان موکبی به وجود می‌آورند و دم در، به انتظار نوعروس می‌مانند. به این مناسبت، در این سه نقطهٔ مختلفه که به قصد برگزیده‌ایم، همه کس زیباترین لباسهایشان را به تن می‌کنند. در هند، مردان «جامهٔ باستانی را که گشاد و پر عظمت است در بر می‌کنند و کمر بندی عریض از حریر موصلی سپید به کمر می‌بندند. زنان ساری لطیف و دلفریب حاشیه زربفت یا جیک Jick دوزی کرده (که نوعی نقره دوزی است) به تن می‌کنند و گرنامه‌ی ترین جواهرشان را هم از یاد نمی‌برند.» موکبی به وجود آورده می‌شود که باید، پس از چرخ زندهای دراز در محله‌های گوناگون شهر، عروس را تا خانهٔ داماد بیاورد... در هند، «اندکی پیش از عزیمت موکب، اقتضای رسم این است که دوستان عروس به خانهٔ داماد بروند و هدیه‌ای به او بدهند که عبارت از یک پیراهن و یک انگشتری طلا و الماس است و در سینی‌ای نهاده می‌شود که مادر دختر به دست راست می‌گیرد. چون این پیام «انجام یافت»، نمایندگان نیکخواه و دوست‌داشتنی، به شتاب، باز می‌گردند و به هنگام غروب، مهمانان را به گلایبی که در ابرقیهای «آفتابه‌های» طلا یا نقره ریخته‌اند، خوشبو می‌کنند. «دسته‌های گل سرخ یا گل‌های عطر آگین به مهمانان می‌دهند.» سپس، موکب به وجود می‌آید و پشت سر گروهی نوازنده به راه می‌افتد و پی دوشیزه می‌رود^۱. «تازه داماد، به اتفاق دستوری که باید آیین را به جای بیاورد، در رأس دستهٔ مهمانان زن و مرد پیش می‌رود و چون موکب به خانهٔ عروس رسید، زنان به درون خانه می‌روند» در صورتی که

→
گونه‌ها را می‌آراست، چشمها را به یاری سرمه درشتتر می‌کرد، ابروها را هنرمندانه دست می‌برد (صفحه‌های ۲۴۷، ۳۱۶). حتی در میان تودهٔ مردم نیز، نیمتاجی بر سر نوعروس نهاده می‌شد که مظهر ازدواج بود و این نیمتاج به گل بنفشه و گل نارنج و یاسمن و گل‌های سپید دیگر آراسته می‌شد. بر سرش نقابی از برنند سفید یا به رنگهای روشن افکنده می‌شد.

۱. در ایران قدیم، خیر ازدواج به نوای شیوور داده می‌شد. مراجعه فرمایید به مودی، مراسم و آداب مذهبی، صفحهٔ ۲۱.

مردان، با هم، دم در می‌مانند.

نزدیک به دو قرن پیش، زردشتیان هند رسوم دیگر ایرانی را هم پابرجا نگهداشته بودند. پس از آنکه از ایران بیرون رفتند، مدت هزار سال، ازدواجهای خودشان را در منتهای شکوه و جلال برگزار کردند، اما چون با دنیای انگلوساکسون که آن همه سرد و آن همه خشک و آن همه خوددار است، ارتباط یافتند، این سور و شادمانی را، روز به روز، ساده‌تر کردند. انکتیل^۱ مخصوصاً به توصیف برخی از رسوم و آداب بمئی می‌پردازد که پاك به آن رسوم و آدابی که ایرانیان هنوز هم به جای می‌آورند، مشابهت دارد: به قول وی، «چیزی درخشانتر از این موکب نمی‌توان یافت. شمارهٔ مردمی که به راه می‌افتند گاهی بیشتر از دو هزار تن است و بچه‌های دوستان و بستگان و خویشان داماد را کمترین و ناچیزترین زینت این موکب نباید پنداشت: اینان که جامه‌های زربفت و سیم‌بفت به تن کرده‌اند، در میان چندین نوکری که از پس و پیش و چپ و راستشان راه می‌روند، سوار اسبان زیبا می‌شوند که به زین و برگ گرنامه‌ی آراسته‌اند. سپس، اسباب و اثاثه و البسهٔ دختر، و حتی رختخوابش هم پدیدار می‌شود. همه چیز، با اجلال، بر سر دست برده می‌شود». ایرانیان نیز البسه و لوازم دختر را که جهاز خوانده می‌شود، با شوکت و جلال، بر پشت استرها یا در سینه‌های چوبی بزرگ می‌برند... طبق بزرگی، چون لوحهٔ مذهب شریف، که خوانچه خوانده می‌شود و پیشکشهای رنگینی که به شکل نقوش فرش در آن چیده شده است و ازدواج را به تجسم می‌آورد، مایهٔ تحسین قاطبهٔ مردم است. این رسم در همه جای ایران رواج دارد. انکتیل، از پی سخنانش چنین می‌گوید: «داماد که لباس فاخر به تن دارد و سوار بر اسب است، همراه دوستان و بستگانش به راه می‌افتد. دوستان عروس در کالسکه‌های سر پوشیده، پشت سر کالسکهٔ عروس که با شبکهٔ نی بسته شده است، به حرکت درمی‌آیند. گاه به گاه، در اثنای این راه پیمایی، تیرها و فشفشه‌ها و ترقه‌ها انداخته می‌شود و فروغ و روشنایی انبوه معجز آسای مشعلهایی که افروخته‌اند و نوای سازهای بشمارای که گاهی بم و گاهی

چون زوزه است، به این منظره جلال و شکوهی دیگر می‌دهد.» این رسوم کهن که در قرن هفدهم در بمبئی رواج داشت و هنوز هم که هنوز است در ایرانی که به دین اسلام درآمده است پا برجا ننگه داشته شده است، بی شک و شبهه یادگار دوره ساسانیان است. و یگانه چیزی که می‌توان گفت، این است که دوست سیصد سال است خود به خود به «رژه مشعل» کهن خوشیها و سرگرمیهای افزوده‌اند که منشأ تازه‌ای دارد، مانند آتشبازی که پس از آن دوره‌ها از چین آمده است، و تیراندازی شادمانه‌ای که به احتمال بسیار ارمغان اروپایی است. مضحکه‌هایی هم که اقتباس از هزار و یکشب است، و نمایشهایی که ایرانیان بر «بازیهای» کهن سیرک افزوده‌اند، باید کنار گذاشته شود.

ال. روسله L. Rousselet یکی از ازدواجهای زردشتی را که خود، به شهر بمبئی، در آن حضور داشته است، با این عبارتها وصف می‌کند: «دستوران، با لباس آیینی، گرد هم حلقه زده بودند و سرودهای یکنواختشان را می‌خواندند. در اثنای این سرودخوانی، موزیک نظامی خوبی که در ایوان جای داده شده بود، آهنگ می‌نواخت... هنگامی که همه مهمانان در اطراف سالن وسیع جایگیر شدند، دستور داده شد که رشته آهنگهایی که نواخته می‌شد و جوهر روحانی نداشت گسسته شود. و آنگاه دستوری بزرگ با آن غنّه‌ای که امتیاز همه روحانیون بسیاری از ملل است، ترنم سرود نکاح آغاز کرد. سپس، دستوران صف بستند و به استقبال جفت خوشبخت که از یکی از درهای بزرگ سالن پای به درون نهادند، رفتند. جوان که سراپا سفیدپوش بود و گردنش به حلقه‌های گل آراسته بود، کنار عروس که ساری زریفت بسیار زیبا به تن داشت و چهره‌اش را نیمه‌کاره، زیر حجابی از ما پنهان می‌داشت، راه می‌رفت. پسر و دختر جوان، چون به وسط سالن رسیدند، رسم سجده به جای آوردند، و چون دستور بزرگ در کنارشان جای گرفت، گروه با «شال کشمیری» بزرگی که چادری به وجود می‌آورد و پاک از چشمها پنهان‌شان می‌داشت، پوشانده شد. چون بیست دقیقه دیگر، صدای دوزخی دستوران بریده شد و پرده برداشته شد، پسر و دختر به عقد ازدواج یکدیگر درآمده بودند، آنگاه حلقه‌ای از بانوان پارسی Parsis - زردشتی - زن جوان را در میان گرفتند، به او تبریک گفتند و در آن اثناء که اشک شادی می‌ریختند بوسه‌هایش دادند و داماد به روی پدرش

بوسه داد و دست دوستانش را فشرد» (صفحه ۳۷ و دنباله‌اش) - منان (در صفحه ۱۶۳ کتاب خود) آیین ازدواج مزدایی را بدین گونه شرح می‌دهد: «عروس و داماد که روبه‌روی یکدیگر نشسته‌اند، با پرده‌ای از حریر موصلی که آن دورا از هم پنهان می‌دارد، از یکدیگر جدا می‌شوند، در صورتی که از زیر دست در دست یکدیگر دارند. آنگاه طاقه‌ای از حریر موصلی در پیرامونشان گسترده می‌شود که سرهایش، به هم، دو گره خورده است» (پارچه‌ای که زن و شوهر آینده را از یکدیگر جدا می‌کند، به معنی این است که می‌خواهند پیوند زناشویی ببندند. و گره مظهر محبت شوهر و زنی است که هیچ چیز رشته آن نخواهد گسست). دستور، در خلال تلاوت اهونه‌ویریو Ahuna Vairyo، به یاد هفت امشاسپند Amšāspands قطعه ریسمانی را هفت بار به دور کمر عروس و داماد می‌پیچد. در دور هفتم، طناب باز هم هفت بار به دور دستهای برهم نهاده زن و شوهر گره زده می‌شود. در ظرفی که چندان گود نیست، بخور روی آتش می‌سوزد. ناگهان پرده‌ای که روی سر عروس و داماد بود، به زمین انداخته می‌شود. عروس و داماد دانه‌های برنجی را که در دست دارند، به سوی یکدیگر می‌اندازند. آن که دانه‌های برنجش را، پیش از دیگری، بیندازد مهربانتر خواهد بود. این امر به منزله علامتی است که مایه کف‌زدن ممتد حضار می‌شود.

هنوز هم که هنوز است، این رسم را در ایران شرقی می‌بینیم. در شغنان Šoynān-Shughnan تاجیکستان، پدر و مادر نوعروس به سوی پدر و مادر داماد آرد می‌افشانند. در همه جای تاجیکستان، چون «خلیفه» تلاوت دعای آیین نکاح را به پایان برد، به دست پدر و مادر عروس، آرد جو، یا دانه‌های چاودار یا لوبیا بر شانه‌های پدر و مادر داماد افشانده می‌شود. در چیترال و «وخان»، به آرد عادی اکتفاء می‌شود.^۱

در بمبئی، در این هنگام، دو دستور، یکی پشت سر شوهر، و دیگری پشت سر زن، جای می‌گیرند و دعای خیری می‌خوانند که منتخبه‌ای از خرده‌اوستا است و اشیرود Ashirwad خوانده می‌شود. دستوری که سال‌خورده‌تر است، دعای خیر ذیل را

ایرانیان پیشین، در آن لحظه، به سلامتِ نوعروس و تازه داماد باده می‌خوردند.^۱ در میان زردشتیانی که در ایران مانده‌اند، «به روز برگزاری آیین، پدر و مادر و دوستان داماد به خانه عروس می‌روند و در خانه عروس به آنان مربا و شربت داده می‌شود. آن که سالخورده‌تر است از دختر می‌پرسد که رضا دارد آن جوانی را که خانواده‌اش برگزیده است به شوهری بپذیرد یا نه؟ اگر دختر جواب مثبت بدهد، گروه نمایندگان به گروه نمایندگان عروس می‌پیوندند و به خانه پسر برمی‌گردند. چون همه نشستند، دستور در برابر پسر می‌ایستد و به زبان دری (لهجه پارس‌ی یزد) با وی سخن می‌گوید. دختر، کمی دورتر، به بانوان موبک در آمیخته است و نمی‌تواند خطابه‌ای را که مراد از آن دعوت پسر جوان به پیروی احکام خدا و پیغمبرش زردشت، اقامه سه وعده نماز در شبانه‌روز، و مشارکت در همه گاهنبارها (Gāhānbār) و در همه جشنها (جشنهای خرد و درشت)، و ایفای تکالیف خود در قبال پدر و مادرش و... و... چیزهای دیگر است، بشنود... سپس، پیش‌نماز مشت‌ی دعای توبه می‌خواند، به ستایش اورمزد می‌پردازد و از درگاه وی برای سرتاسر زمین خیر و برکت خواستار می‌شود. آنگاه، از پدر دختر می‌پرسد که رضا دارد وی را به جوان حاضر بدهد یا نه. در صورتی که جواب مثبت باشد، از جوان می‌پرسد که مصمم است این دختر را به زنی بگیرد یا نه. و چون به این سؤال هم جواب داده شد، عروس و داماد، دست در دست، سه بار به دور آتش افروخته چرخ می‌خورند. در ضیافتی حضور می‌یابند و مهمانان از هم جدا می‌شوند».

وانگهی، گزارش ذیل گزارش ازدواجی است که طبق آیین ایرانی در بمبئی برگزار شده است. و منان متن آن را از روزنامه مزدایی و هندی راست گفتار (شماره روز هیجدهم فوریه ۱۸۹۴) برگرفته است: «آیین ازدواج با ورود هفت شاهد که چراغ به دست

می‌خواند: «خداوند که بر همه چیز دانا است فرزندان و نوادگان بسیار به شما کرامت فرماید و زندگی دراز، قلب رئوف و دست کم صد و پنجاه سال عمر به شما ارزانی بدارد!» سپس، دو نفر، یکی در کنار شوهر، دیگری در کنار زن، جای می‌گیرند. دستوری که آیین نکاح را به جای می‌آورد، ابتداء از آن که در این میان نماینده پدر است می‌پرسد که ازدواج به رضای وی صورت می‌گیرد یا نه و «در حضور جمعی که در فلان شهر (به تصریح روز و ماه و سال شاهنشاه یزدگرد) گرد آمده‌اند، به حسب رسوم و قوانین مذهب مزدا رضا دارد که این زن را، بر مبنای وعده پرداخت دو هزار درهم نقره ناب و دو دینار طلای سرخ به عیار شهر نیشابور، به او، به حیال نکاح این جوان در بیاورد یا نه؟» در صورتی که جواب این سؤال مثبت باشد، دستور از نماینده پدر نوعروس می‌پرسد که «وعده داده است که این فرزند خانواده‌اش را تا پایان روزگار، با اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و پندار نیک، به همسری، به فلان بدهد یا نه» (و در همین جا است که نام شوهر را به زبان می‌آورد). و اگر باز هم جواب مثبت باشد، دستور روی به عروس و داماد می‌کند و چنین می‌گوید: «هر دو رضا داده‌اید که به موجب وعده خودتان تا پایان زندگی به راستی و درستی رفتار کنید؟» - عروس و داماد می‌گویند که: «آری، رضا داده‌ایم». این آیین که هائی وارو hāōēvārō خوانده می‌شود^۱، اصل و اساس کار است. و چنانکه دیدیم، عبارت از نهادن دست نوعروس در دست داماد است. «فلایوس ارین» Flavius Arrien می‌گوید که این دست، دست راست است و برای این کار، عروس و داماد می‌بایست، در صدر مجلس^۲، به روی تخت بنشینند. این رسم، در عصر ما هم، در میان مردم مسلمان ایران، به عنوان «دست به دست دادن» رایج است و برای حصول به این منظور، پدر داماد، یا یکی دیگر از بستگان او، دست عروس را در دست داماد می‌گذارد و بر دوشهای زن و شوهر جوان که باید در همان لحظه به روی یکدیگر بوسه دهند، مشت‌ی سکه طلا یا نقره و مشت‌ی نقل و نبات شاپاش می‌کند.

۱. فلایوس ارین Flavius Arrien - VII - IV - ۷. ویس و رامین - صفحه‌های ۲۵ و ۲۶: «سهر» Sahrō که دست ویس و دست ویرو Vērou را در دست داشت، به سوی کاخ پادشاهی رفت. سپس، دست یکی را در دست دیگری نهاد و بسی دعای خیر بدرقه راه زندگیشان کرد.» این نقش را، در اینجا، بر سبیل استثناء، مادر به جای می‌آورد.

۱. مودی - مراسم و آداب... ۲. VII-Anab - IV - ۷.

داشتند و یارسی پای به سن کهولت نهاده‌ای راهنمایان بود، آغاز شد. این هفت تن در پیرامون مادربزرگ پدری عروس حلقه زدند. آنگاه، رئیس گروه به صدای بلندی که همه حضار بشنوند، پرسید: گلنار اردشیر گشتسپ (دختری که نامزد شده بود) کجا است؟ به این سؤال جواب داده شد که برای گلچینی به حیاط رفته است، و تکرار همان سؤال مایه این اطلاع شد که این بار سرگرم بافتن است. هفت سؤال دیگر هم به همین گونه به میان آمد و این جوابهای سربالا و آمیخته به استهزاء را به بار آورد که دختر برای فروش پارچه‌ای که بافته بود، به بازار رفته است، برای پختن نان شب به سر تنور رفته است و برای چیدن انار به باغچه رفته است... و یا پی فلان کار شده است. در سؤال هفتم، دختر که لباس سفید به تن کرده بود، پدیدار شد و همین قدر جواب داد: «اینجا هستم». همینکه نامزد به درون آمد، گفتگویی آغاز شد. سالخورده‌ترین شاهد، پشت سر هم، به هفت شاهد دیگر روی کرد و پرسید که جواب نامزد را شنیدند یا نه؟ شهود گفتند که شنیده‌اند. آنگاه به سوی نامزد برگشت و گفت: «ازدواج با... ایرانی (داماد) را می‌پذیرد؟» و چون دختر جواب مثبت داد، از شهود پرسید که گفته دختر را شنیده‌اند یا نه. همه شهود، باز هم، به صدای بلند جواب دادند که شنیده‌اند. آنگاه روی به عروس کرد تا بداند چه کسی ولی او است. دختر گفت که پدرش ولی او است. سخنگو و شهود به پدر دختر نزدیک شدند و پرسیدند که دخترش را، پیش از آن، به خواستگار دیگری نداده است؟ و اکنون، به رضای خاطر، نخستین بار، به شوهر می‌دهد یا نه؟ پدر به همه این سؤالها جواب مثبت داد. سپس، داماد و پدر عروس، رو به روی یکدیگر، روی فرشهایی نشستند. پدر زن باده‌ست راست خود، مشتی آجیل «مشکل‌گشا» - مرکب از بادام و خرما و کشمش و گردو و انجیر و چیزهای دیگر برداشت و دست چپش را در دست داماد نهاد. یکی از بستگانش (برادر یا اگر برادر نبود، کسی دیگر) دستهایش را دراز کرد و، بالای سر ایشان دستمالی ابریشم به رنگ برگ درخت موز نگه داشت که محتوی یک مقرض و یک دانه انار دست‌نخورده و یک دانه تخم مرغ و مرباهای خشک بود. سپس، در مجمر، آتشی آوردند که معجونی از چوب صندل و چندین گونه عطر تیزترش کرده بود. دستوری به داماد و پدر عروس نزدیک شد و به زبان دری سلسله‌ای

اندرز برایشان خواند. این اندرزخوانی نزدیک به سه ربع ساعت به درازا کشید و ناگفته نماند که این اندرزها پیش از هر چیز، تحریض به مراعات هرگونه پرهیزکاری و پاکدامنی و دوری از گناه بود و آنگاه برشماری نمازهای روزانه و جشنهای سالیانه و دعوت پافشارانه به زنده نگهداشتن یاد مردگان از راه احترام پارسایانه، به سدره پوشی^۱ و بستن کمر بند مقدس (کستی/کستی - Kusti-Kustig)، به فرمانبرداری از پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ، و پاس داشتن احترام دستوران و گردن نهادن به سخنان و اندرزهای پارسایانه ایشان و... چیزهای دیگر... بود. چون قرائت اندرزها پایان یافت، داماد، در برابر دستور، ناگزیر پذیرفت که چون دختر را به زنی بگیرد، پدر دختر همچنان وصی و وکیل او باشد و این حق را داشته باشد که اندرزهای سودمند بدهد، و او که شوهر باشد، به رضای خود و رضای پدرش تکفل زن را به گردن بگیرد و همه حوائج زنش را برآورد. دستور این اقرار را از پدر دختر گرفت که دخترش را به دست دامادش دهد. چون آیین نکاح پایان یافت، همه به پا خاستند، و پسر و دختر که از آن پس زن و شوهر شده بودند، کنار یکدیگر روی دو صندلی نشستند. دو دستور روبرویشان ایستادند و دانه‌های انار و مغز گردو بر سر عروس و داماد ریختند و دعای خیر و رحمت خواندند.^۲

در میان زردشتیان هند، هنوز هم که هنوز است، این تحریضها به زبان پازند، زبان توده مردم ایران در حدود قرن ششم، یعنی در دوره ساسانیان، گفته می‌شود. بدین گونه، بیشتر از سیزده قرن، متن «زبانی» و در عین حال همان سخنان آیینی را که در آن زمان به این مناسبت گفته می‌شده است، نگه داشته‌اند.^۳ «سپس، دستوران خطابه کوتاهی می‌خوانند که پاك به کار زندگی می‌خورد. و در خلال این خطابه برای عروس و داماد سخن از سرمشکهای گرانمایه‌ای می‌گویند که از رفتگان بنام و بلندآوازه ایران باستان

۱. مراجعه فرمایید به آیین سدره پوشی در فصول آینده. ۲. منان - پارسیان Parsis... صفحه‌های ۱۷۰ و ۱۷۲، به موجب ترجمه گجراتی Marzuban guzarati مرزبان - همچنین مراجعه فرمایید به نکاح و نامزد. ۳. منان، صفحه ۱۶۴.

و همه آیین ازدواج، و آیینهایی ارتباط دارد که هنوز هم بلخیها Bactriens و ایرانیان دیگر به جای می آورند. و خرافه های عوام که بررسی کردیم، نه تنها تا اندازه ای یادگار دوره ساسانیان، دوره پارتها یا دوره هخامنشیان است، که شاید یادگار سرآغاز تمدن ایران باشد. می دانیم که جماعت ایرانی که در گجرات آشیانه کرده اند، وطن خودشان، خراسان، را در اوائل قرن هشتم رها کرده اند و تا قرن شانزدهم با مادر وطن پیوندی نداشته اند و دستوران و عوام برای آگاهی یافتن از برخی از مسائل و شعائر دین، جز در دوره سلطنت سلاطین صوفیه، «Sophis» - دودمان صفوی - رهسپار ایران نشده اند. پس، آن سنن و رسوم ایرانی که در سورات Surat و بروچ Broach و بمبئی و جاهای دیگر دیده می شود، جز سنن و رسوم ایران دوره ساسانیان که زبان توده مردمش، در قرن هفتم، زبان پازند بوده است، چیزی نمی تواند باشد. و اطمینانی که در این زمینه داریم و این رسوم و سنن را، به موجب آن، رسوم و سنن دوره ساسانیان می دانیم، بیشتر از هر چیز دیگر زاده این است که هنوز هم در برخی از دره های نسبتاً دورافتاده باکتریان علیا - بلخ علیا - آیینهایی دیده می شود که پاک همانند آیینهایی است که در گجرات برگزار می شود. رسوم و آداب یزد نیز که در پرتو آیینهای گجراتی بررسی و واریسی کرده ایم و با رسوم و آداب پارسی مقابله و مقایسه کرده ایم، عناصر بسیار شایسته توجهی برای «بازسازی» آیین زفاف در دوره ساسانیان برای ما فراهم آورده است. از این رو، دیگر نباید از مشاهده توازنی در میان نتایج اقدام ما در راه احیای دوره ساسانیان و یادداشتهای مورخی چون استرابون یا ارین که هر دو در عصر اشکانیان می زیسته اند، دستخوش تعجبی شد.

وانگهی، درباره دوره ساسانیان، سندی در دست داریم که ارزش بسیار دارد: و آن، متن قبالة نکاحی است که در دوره سلطنت یزدگرد سوم، یعنی در حدود بیست و پنج سال پیش از حمله اعراب برگزار شده است. این سند، که همه شروط قبالة نکاح را به همان صورت آیینی، و به زبان دیگر با همان اصطلاحها، به دست می دهد، به تدقیق، یادگار سال ۲۰ زردشتیان، یعنی سال ۶۲۷ تاریخ میلادی است. متن سند، نخستین بار، در سال ۱۹۱۳ در بمبئی، به اهتمام دستور جاماسب آسانا Jāmāsp-Asānā به چاپ

برگرفته اند. و آنگاه، روی به درگاه خدای توانا، دعائی سرشار از شور و حرارت می خوانند و از پیشگاه قادر متعال خواستار می شوند که فضائل و سجایائی را که در زمینه اخلاق و از لحاظ اجتماعی برایشان ضرورت دارد، به ایشان کرامت فرماید. در این دعاء، از سی یزدانی Yazadān مدد خواسته می شود که سی روز ماه به نامشان خوانده می شود و ملائکه نگهبان و مظهر خصائل و سجایائی شمرده می شوند که برای عروس و داماد از درگاه خدا خواسته می شود. «درباره دعای خیر و رحمت باید بگوییم که این دعاء به همان زبان اوستا خوانده می شود: و این دعاها برگزیده هایی از واپسین بخش یسنا Yasna است. دعای خیر و رحمت دیگری که به زبان پازند خوانده می شود و دعای تندرستی را در پی دارد، برای عروس و داماد قوت و قدرت و صحت و سلامت خواستار می شود.

در دهکده های مفوسیل mofussil - یعنی نقاط روستایی - بمبئی، در پایان آیین زناشویی آب می آورند و پاهای عروس و داماد را شستشو می دهند. در دوره ساسانیان، به قرار معلوم، این رسم در سرتاسر ایران معمول بوده است، زیرا که امروز هم در شمال غربی فلات ایران، در گونت Gunt تاجیکستان و شاه دره، برای عروس و داماد آب می آورند و این آب را، پس از شستشوی پاها، به حسب سنن دیرینه، به پای درخت میوه ای می ریزند. رسم دیگری هم که به قرار معلوم جنبه همگانی داشته است، رسم دهی - کومرو dahi-kūmrō است که به اقتضای آن، عروس و داماد، پس از برگزاری آیین زناشویی، بی درنگ در يك ظرف غذا می خورند. در دوره استرابون Strabon، عروس و داماد به يك دانه سیب یا هر میوه دیگری که بود، خرسند می شدند.^۱ این رسم را در گونت تاجیکستان و شاه دره، در شرق ایران، و در همه دهکده های پارسی نشین «مفوسیل» بمبئی می توانیم ببینیم. چنانکه مودی می گوید، در هند عروس و داماد در يك ظرف برنج می خورند.

رسوم و آدابی که شرح دادیم به خواستگاری و نقش پدران و مادران و شهود نامزدی

رسیده است و بهرام گور طهمورث انکلساریا Tahmūras Anklesaria به زبان انگلیسی برگردانده است. این متن، نمونه‌ای برای استفادهٔ دفترداران آن دوره بوده است. مطالعهٔ آن این امکان را می‌دهد که با شور و علاقهٔ شروط گوناگون قبالةٔ نکاح را بررسی کنیم. عروس و داماد، به اتفاق پدران و مادرانشان، در برابر مجمع دستوران هستند. چندین شاهد حضور دارند. دستوری که بر این مجمع (هنجمن-انجمن hanžaman) ریاست دارد، از روی پرسشنامه‌ای، ابتداءً، به زبانی بسیار روشن و به عبارتهایی سرشار از ایجاز، از پدران و مادران و پسر و دختر پرسشهایی می‌کند. به دقت از وضع و حال و کار و بار، و رضای خاطرشان جويا می‌شود. سپس، همین چیزها را از عروس و داماد می‌پرسد، و برای آنکه، به تدقیق، از تمایلشان آگاه شود، به دقت و وسواس، سؤالهایی می‌کند. پس از آنکه، شایسته و بایسته، آگاهی به دست آورد، متن صیغهٔ مصطلحه را به دستشان می‌دهد تا همه چیز بر طبق قوانین شاهنشاهی به جای آورده شود. آنان که پیش از همه به حضور دفتردار و کاتبهایش می‌روند، پدر و مادر نیستند، که، درست به همان گونه‌ای که امروز در یزد صورت می‌گیرد، خود داماد است. کاتب چنین می‌نگارد: «در ماه بهمن Vohūman، به سال بیستم اعلیحضرت (ورمانبد-فرمانبد Framānbad) شاهنشاه یزدگرد (Yazdakard) پسر شهریار Šahryār، از سلالةٔ فرمانبد شاهنشاه گرانمایه خسرو، پسر اورمزد (خسرو دوم پرویز Abarwēz پسر هرمیزدس Hormizdas چهارم)، به روز دی به مهر day pad mihr - فرزند خوب نامگ اش [خوش] [xʰaš] nāfag-i-ōš فلان (Vahmān) پسر بهمان (Vahmān)، از ده... ناحیه... در برابر این مجمع حضور یافت. میل دارد که به موجب شرع، دوشیزه... دختر شایسته... خانواده... ناحیه... را به عنوان شاه‌زن به زنی pad pādixšayihā zanig بگیرد». از این رو، چنانکه گفتیم، پدر و مادر در این میان سهمی متوسط، و به زبان دیگر، نقشی درجهٔ دوم دارند و بس. پدر داماد نقش مهمی در این امر بازی می‌کند: متن قبالةٔ نکاح - اگر بتوان گفت - حکایت از این دارد که عقد وابستهٔ اقتدار اوست. کاتب دربارهٔ نوعروس چنین می‌نگارد: «بدین گونه، در زیر اقتدار (سرداریه Sardārih) ... پدر... (داماد) جای گرفت، زیرا که نه ازدواج، نه ستوریه Stūrīh، نه

ایوکنیه ēvakēnīh (دختر یگانه بودن) مایهٔ آن می‌شود که دختر وابستهٔ کسی شود. « [دربارهٔ ستوریه Stūrīh، به صفحهٔ ۲۶۳ و صفحه‌های بعد و دربارهٔ ایوکنیه ēvakēnīh-ēwgānīh، به صفحهٔ ۹۰ و صفحه‌های بعد مراجعه فرمایید].

پس، در ازدواج کامل - پادخشاییها زنیه Pādixšāyīhā-Zanīg - دختر باید به زیر اقتدار (سرداریه) پدر شوهر خویش برود. اما نباید فراموش کنیم که این اقتدار جنبهٔ زناشویی ندارد، زیرا که کدگ‌خدایی Kadag-xwadāyīh، اقتدار زناشویی، به زبان اخص، در دست شوهر است. از آنجا که دختر هنگام ازدواج، بیش و کم، به فرزندی خانوادهٔ شوهرش پذیرفته می‌شود، [به این معنی که برای آن پای در این خانواده می‌نهد که عضوی از اعضای خانواده شود]، باید به اقتدار دودگ سردار dūdag-sardār (دوده‌سالار Pater familias) گردن نهاد. پیش از این ازدواج، در زیر «سرداریه» (اقتدار Potestas) پدر خود بود، اما اکنون، برای آنکه از همهٔ امتیازهای ازدواجی توانمندانه - شاه‌زنانه - padixšāyīhā) برخوردار شود، باید کاری کند که به فرزندی پدر شوهرش پذیرفته شود: دختر، به موجب ازدواج خود، به زیر اقتدار «پدر خانواده» تازه‌اش می‌رود. در صورتی که پدر شوهر بمیرد، شوهر، در آن واحد کدگ‌خودای kadag-xwadāy و سردار sardār می‌شود و گذشته از اقتدار شوهری، اقتدار پدری خانواده هم بر وی پیدا می‌کند.

خواستگار، برای آنکه دختر را به زنی بگیرد، موظف است پدرش را به نزد پدر عروس آینده بفرستد، به این منظور که پیشاپیش توافق حاصل آید و این رسم که از لوازم ازدواج کامل است به جای آورده شود. برای این کار، خواستگار هدیه‌ای «به رضای خاطر» به پدر دختر می‌دهد. کاتب چنین می‌نگارد: «بدین گونه، فلان (شوهر) که از ... پدر دوشیزه...، خواستگار دخترش شده است و موافقت وی را «در این زمینه» به دست آورده است، دوشیزه... را به موجب قوانین شرع، بواسطهٔ هدیه‌ای که به طیب خاطر داده شده است و توافق متقابل با دوشیزه... به زنی می‌گیرد...» و کودکانه خواهد بود که این هدیه را که به طیب خاطر داده می‌شود، «بهای زن» بینداریم، زیرا که موضوع در اینجا، موضوع چیزی است که «به رضا و رغبت» داده می‌شود، و به زبان

دیگر، هدیه‌ای است که داده می‌شود. در واقع، اقتضای رسم ایرانی این است که در هر گونه معامله‌ای، همیشه بواسطه هدیه (پیشکش) بتوان از لطف و مرحمت یکی برخوردار شد. پس، موضوع در اینجا، موضوع هدیه‌ای است که به پدر زن داده می‌شود، و ما، به حصر معنی، نمی‌توانیم این کار را جز به چشم نشانه رسمی بسیار کهن بنگریم که هنوز هم کافرها و برهنه‌ها نگهش داشته‌اند. و یادگار آن دوره‌ای است که زن خریدار می‌شده است. وانگهی، اصطلاح «توافقی متقابل با دوشیزه...» نشان می‌دهد که موضوع در اینجا موضوع معامله نیست. سخنان عروس و داماد هم نشان می‌دهد که ازدواج، در نظر ایرانیان، تاچه اندازه مفهوم معنوی و روحانی داشته و چه اندازه گرانبمایه بوده است. جوان درباره زن آینده‌اش چنین می‌گوید: «در سراسر زندگی خویش به چشم احترام به وی خواهم نگریم، به نام همسر بزرگش خواهم داشت، و در منتهای وفا، بانوی خانه (کدگ بانوگ kadag-bānūg) نگه خواهم داشت. و به عنوان شوهر و صاحب اختیار، همیشه و به اندازه وسع و استطاعت خویش، خوراک و رخت و پوشاکش خواهم داد. بچه‌هایی را که بزاید، فرزندان شایسته خود خواهم دانست.^۱» نوعروس قول ذیل را می‌دهد: «در سراسر زندگی کاری خلاف اخلاق (یعنی خلاف خوی آریایی و نجابت = ērīh)، خلاف وظیفه، خلاف دأبهای ازدواج، خلاف یگانگی (ēwgānagīh) و تکالیف فرمانبرداری و اخلاص در حق او... (شوهرم) نخواهم کرد.» و این نمونه‌ها، خود به خود، نشان می‌دهد که در شاهنشاهی دودمان ساسانی تا چه حد ازدواج را امری گرانبمایه و بلندپایه می‌دانسته‌اند و این است که نمی‌توانیم حتی تصور «معامله» را هم به خاطر خطوط دهیم.

نکته‌ای که شایسته توجه و درخور التفات است، ناچیز بودن جای پول در قبالة نکاح و روش خوددارانه‌ای است که در بررسی این مسئله در پیش گرفته شده است. چنین می‌نماید که نویسندگان قبالة این مطلب را، به قصد، به دست افعال سپرده‌اند و

بدین گونه مسئله پول مسئله‌ای درجه دوم شده است. در واقع، کاتب قبالة پس از آنکه از رضای عروس و داماد آینده، تمایل ایشان به ازدواج با هم، عهد هر دو در زمینه پاس داشتن احترام یکدیگر و «درست پیمان» بودن در قبال یکدیگر تا پایان زندگیشان - سخن می‌گوید، به مسئله درجه دوم می‌پردازد و از بی آنچه نوشته است، چنین می‌گوید: «و عقد که بدین گونه بسته شده است، نامبرده فلان (شوهر) دوشیزه... را به حکم شرع زن خود کرد و (شوهر)... پس از آنکه وی را به موجب شرع و به موجب عقد نکاح به تصاحب آورد، چنین مصلحت دانست... که برای زن نامبرده... سه هزار درهم پول رائج در این شاهنشاهی برگردد.» و آنگاه چنین اعلام داشت: «از همه آن دارایی که دارم، از همه آن املاک که به دستم بیاید، از همه آن املاک (که از تاریخ امروز) بخرم، و به همین گونه از همه آن املاک و اراضی که ممکن است به فروش برسانم، یک سهم مشاع از دو سهم برای نامبرده... دختر... برخواهم داشت و کاری خواهم کرد که حق کامل برخوردار از اموال و املاک پیش گفته را داشته باشد، به نحوی که چون خودش یا کسی از جانب وی بیاید و (سهم مذکور) را، به هر بهانه‌ای که باشد، از من خواستار شود، درست و دست نخورده و بی هیچگونه قصوری، به او باز پس بدهم.»

چنانکه دیده می‌شود، سه هزار درهم ضیاع و عقار که شوهر به زنش وعده می‌دهد، صدق وی را به وجود می‌آورد. روایات مزدایی صدق را دو هزار درم نقره ناب و دو دینار طلای سرخ به عیار شهر نیشابور تعیین می‌کند. تصریح این مبلغ، مطلق به حسب ظاهر است. در قرن شانزدهم، یکی از دستوران ایران به سؤال «مذهب نیکوی مزدیسنی چیزی به نام مهر مقرر داشته است؟» با این عبارتها جواب داد: «درباره مهر در مذهب نیکوی ما چنین تصریحی صورت گرفته است: دو هزار درم نقره ناب و دو دینار طلا در قبالة نکاح (عقدنامه). باید این مبلغ را اعلام داشت تا در قبالة نگاشته شود.^۱» چنانکه می‌بینیم، دستور نریمان هوشنگ نیز این امر را «تشریفات» می‌داند. مبلغ دو هزار درم نقره و دو دینار طلا که روزگاری پس از آن (در دوره خلافت نخستین خلفاء؟) در کشور

۱. در این باره باید به قولی و وعده‌هایی که شاهزاده‌ای جوان به هنگام خواستگاری به دوشیزه‌ای از نژاد شاهانه می‌دهد، مراجعه فرمود - ویس و رامین صفحه‌های ۲۴۱، ۲۴۳.

شاهنشاهی معین و مقرر گشته است، به احتمال با آن ۳۰۰۰ درهم قبالة نکاح دوره ساسانیان تطابق دارد، و این امر نشان می‌دهد که پس از یزدگرد سوم، مهر مبلغی تغییر ناپذیر بوده است. عقدنامه دوره ساسانیان به هیچ وجه نشان نمی‌دهد که این مبلغ ۳۰۰۰ درهم بی‌درنگ پرداخته شده باشد. به عکس مبلغ مهر، چه در دوره حیات شوهر، چه پس از مرگ شوهر، به صورت ملك قابل پرداخت است. و آن، پایندانیه Pāyandānīh یا وثیقه اطمینان خاطر خوانده شده است. و این وثیقه، وثیقه آن مبلغ سه هزار درهم است که به احتمال از طرف دولت تعیین شده است. عرف و عادت این بوده است... اما دختر، به احتمال طبق مقام اجتماعی خویش، می‌تواند خواستار مبلغی بیشتر باشد، زیرا که کاتب چنین می‌گوید: «شخص موسوم به... پدر دوشیزه... به نام دخترش، مطلب ذیل را اعلام داشت: دختری به نام... که دختر من... است، وثیقه‌ای به مبلغ ۳۰۰۰ درهم را می‌پذیرد: برای آنکه خواستار مبلغی بیشتر شود، چانه نزد...» پس ۳۰۰۰ درهم پایندانیه مهر را به وجود می‌آورد و به هیچ وجه قیمت زن نیست. وانگهی - چنانکه متن قبالة نکاح به صراحت می‌گوید، این مبلغ دینی است که شوهر در قبال زن - نه در قبال پدر وی - بر ذمه دارد. چه مقدار ملك، به درستی، مطابق مبلغ ۳۰۰۰ درهم است؟ نمی‌دانیم... و دو طرف عقد نیز، هیچ توجهی به این امر ندارند. شوهر اعلام می‌دارد که نیمی از دارایی را که دارد و در آینده داشته باشد به این منظور تخصیص می‌دهد، «و شخص موسوم به... دختر... همین املاک را که گفته می‌شود، به عنوان وثیقه، در ازاء مبلغ ۳۰۰۰ درهم می‌پذیرد و به این امر رضا می‌دهد»^۱.

شهود عقد نیز، گذشته از پدر عروس و پدر داماد، در این میان وظیفه داشتند که آگاهانه همه اقرار بر دو طرف عقد را تصدیق کنند. دفتردار همه اقرار بر یادداشت می‌کند و قبالة نکاح را، به حسب قانون، تنظیم می‌کند و پس از تنظیم، خود، قبالة امضاء می‌کند و به امضاء کتاب که دستیارانش هستند می‌رساند. و نمونه عبارتی که باید نگاشته شود، به قرار ذیل است: «و من... پسر... به حکم وظیفه‌ای که دارم، سؤالاها

کردم و از قصد و نیت هر يك و همه در اثنای گفتگو درباره عقد نکاح (حاضر) جويا شدم. و آنان که توافق متقابل... (داماد) را اعلام داشتند، فلان... پسر فلان و فلان، پسر فلان هستند. و فلان... پدر دوشیزه... به تأیید و تصدیق فلان، پسر فلان، و فلان، پسر فلان، و فلان پسر فلان ضامن دوشیزه فلان... دختر فلان... است.»

پس، استنتاج ما در زمینه آنچه تاکنون از ازدواج ایرانی دیده‌ایم، به اختصار، به شرح ذیل است: هنگامی که دوشیزه‌ای پانزده سالگیش را به سر آورد، و به سن رشد رسید، پدرش مکلف است بی‌درنگ شوهری خوب برایش پیدا کند. اگر پدر مرده باشد، آن که به جای وی اختیار خانواده را به دست می‌گیرد - ارشد پسرانی که پای به سن رشد نهاده‌اند، و در صورت نبودن چنین پسری، یا کسی که به موجب وصیت نامه برگزیده شده است، یا قیمی که قاضی برگزیده است - باید دختر را شوهر بدهد^۱. مجموعه‌های امثله و حکم مصلحت را در این می‌داند که دختر به مردی هوشمند و درس خوانده داده شود. خواستگار جوان، که به محض اتمام بیست سالگیش می‌تواند زن بگیرد، به خواهش و تمنی، واسطه‌ای را به خواستگاری به نزد پدر دختر می‌فرستد. خواستگار مکلف است مهری به مبلغ معین^۲ به زن جوان بدهد یا واگذارد. دختر می‌تواند به پدر خویش یا به قیم خویش بگوید که ازدواج با فلان را به ازدواج با هر کس دیگر ترجیح می‌دهد. و پدر نباید از در مخالفت درآید و وی را دلخور کند. پدر نه حق دارد دخترش را به زور شوهر دهد، و نه حق دارد تصمیم‌هایی درباره مجازات وی بگیرد که رنگ اقتصادی داشته باشد، و مثلاً درصد برآید که وی را از ارث بی‌بهره کند، زیرا که چنین می‌خوانیم: «اگر دختر به زیر بار ازدواجی که پدرش خواسته باشد، نرود، باز هم باید خرده مخارج لباس، درست مثل حصه ارثی که قانون مقرر می‌دارد، به او داده شود» و درباره حقی که بر سهم عادی خود از میراث دارد، باید بگوییم که چنین چیزی حتی جای چون و چرا هم نمی‌تواند داشته باشد^۳. دختر می‌تواند از اجازه پدر درگذرد، اما در

۱. درباره حقوق دوره ساسانیان - سلسله مقاله‌های بارتمه ۱، ۳۶ و صفحه بعد، ۲۴، ۲. ایضاً ۵، ۱۴، ۲.

۳. درباره حقوق دوره ساسانیان - سلسله مقاله‌های بارتمه ۵ - ۱۰ و صفحه بعد - ۲۷ و صفحه بعد - ۳۸.

چنان صورتی ازدواجش «مشروع» نخواهد بود. با این همه، در چنین صورتی هم پدر نمی‌تواند دخترش را بدبخت کند، زیرا که زن جوان حتی حقی را هم که بر ارث دارد، از کف نمی‌دهد. بدترین حادثه‌ای که ممکن است رخ بدهد، کاهش حصه‌ای است که باید از ارث ببرد.^۱

۲. پیمان زناشویی

§ ۱- قانون زناشویی در ازدواج کامل

ورود دختر به کانون زناشویی، چه برای او و چه برای پسر، سرآغاز زندگی تازه‌ای است. بخش حاضر این فصل به بررسی این زندگی تخصیص داده شده است، چون آنچه پیش از هر چیز، در این زندگی تازه، درخور شناختن است، وضع شرعی (حقوقی) زن، وضع و موقع او در کانون خانواده و خلاصه، زندگی او به نام زن شوهردار است. به عبارت دیگر، زندگی کانون زناشویی، همان زندگی زن است و ما این سخن را از زندگی او آغاز می‌کنیم.

در میان ایرانیان وضع زن شوهردار از چه قرار است و پیش از هر چیز، پیوند زناشویی چه تضمینهایی در قبال خود کامگی مرد برای زن فراهم می‌آورد؟

نصاری، در این زمینه، بر مزدیستان خرده می‌گرفتند که آسان عقد ازدواج می‌بندند و بسی آسانتر درصدد گسستن عقد ازدواج برمی‌آیند. اما، چنانکه خواهیم دید، سرزنشهای آنان هیچ دلیل و برهانی ندارد. یکی آنکه، راجع به عقد ازدواج می‌دانیم که زردشتیان تا چه اندازه به این عقد مقدس اهمیت می‌دهند. دیگر آنکه، راجع به طلاق و گسستن پیوند مقدس خواهیم دید که قانون مزدیسنی تا چه اندازه آشتی‌پذیری نشان می‌دهد و تا چه اندازه محافظه‌کار است. اما در این صورت چگونه می‌توان علت سرزنشها و خرده‌گیریهای نصاری را روشن کرد؟ این سرزنشها و خرده‌گیریها پایه و

اساسی دارد یا آنکه پاك زاده افتراء است؟ در واقع، نمی‌توان منکر بود که نصاری از پرستش نیاکان خبری نداشته‌اند و در نتیجه، این احتیاج مبرم را نداشته‌اند که فرزندی ذکور برای خودشان به بار بیاورند و از این رو می‌توانسته‌اند، به فراغ خاطر، جدایی را پاك نفی کنند و این کار را چنان بی‌چون و چرا و به ضرر قاطع می‌کردند که قانون‌گذاران امروزی ما ناگزیر شدند، به جبران نقیصه، طلاق را به سلك قوانین اروپاییها بیاورند. اما، چنانکه خواهیم دید، احتیاج به فرزند ذکور همیشه از درجه چشم ایرانیان احتیاجی مبرم بوده است، و حتی می‌توانیم بگوییم که این احتیاج دلیل اساسی و موجب اساسی ازدواج آنان هم بوده است. پس، مزدیستان نمی‌توانسته‌اند، مثل نصاری، به وصلتی نازا خرسند باشند. از این رو، طلاق، در نتیجه این احتیاج حیاتی و سلامت بخش، می‌توانسته است زن و شوهر را از هم جدا کند، نکته‌ای که ایرانیان، از سوی دیگر، درباره‌اش بسیار خودداری و بسیار دادگری به خرج می‌داده‌اند. پس، سرزنشهای نصاری نمی‌تواند جز سوء تفاهمی که به قصد جدل و به منظور تبلیغ مذهبی از آن بهره‌برداری می‌شود، سرچشمه‌ای داشته باشد.

در قرن شانزدهم مسأله جدایی به محضر دستوری برده شد. و این مرد روحانی چنین جواب داد: «نه، نه... وقتی که مردی زنی را به عقد ازدواج خود آورد، گسستن پیوند زناشویی با او خلاف شرع است!» در فصل نود و دوم صدر، مواردی که طلاق ممکن است، بدین گونه برشمرده شده است: «به موجب مذهب مزدیسنی نباید پیوند زناشویی با زن خود را گسست. به موجب آن، طلاق جز در چهار مورد مجاز نیست، یکی، در مورد زنا و خیانت زن و شوهر^۱ - دوم، در صورتی که زن زمان «حیض» خویش را از شوهرش پنهان بدارد. سوم، در صورتی که زن به جادوگری بپردازد، و چهارم، در

۱. با این همه، ایرانیان، بویژه در خانواده‌های پادشاهی و خانواده‌های اعیان و اشراف هرگز با زنان خودشان بسیار سختگیر نبوده‌اند. عادت نداشته‌اند بر سر لفظهای ساده خواستار طلاق شوند. و اما درباره زنان ایران باید بگوییم که همیشه در کار چشم‌بندی و اغفال شوهرانشان کلیم خودشان را از آب به دربرده‌اند. مراجعه فرمایید به ویس و رامین صفحه‌های ۲۹، ۳۰، ۹۵، ۲۵۵ - در همین طبقه‌های شاهزادگان و اعیان و اشراف مردان نیز در سبکسری دست کمی از زنان ندارند. مراجعه فرمایید باز هم به همان کتاب، صفحه ۲۵۴.

صورتی که زن نازا و سترون بماند. در این مورد اخیر، شوهر باید آرزوهای زن را برآورد و بگذارد تا زن، در صورت تمایل، از نو شوهر کند. مرد نیز می‌تواند از نو زن بگیرد، زیرا که این طلاق اخیر، جز در صورتی که زن و شوهر به طیب خاطر رضا دهند، ممکن نیست. (و این طلاق باید، به... خشنودی یکدیگر صورت بگیرد)... به استثنای این چهار مورد، طلاق به حکم قانون ممنوع است. کسی که گناه گسستن پیوند زناشویی از وی سر بزند، سزاوار مرگ است، زیرا که این گناه از معاصی کبیره (مرگ ارژان-مرگ ارزان- مستوجب مرگ margarzān) است. فسخ عقد ازدواجی هم ممنوع است که داماد به هنگام بستنش- به علامت قبول و توافق- دست در دست عروس (دست پیمان dast-Paymān) داشته است.»

پس به خلاف ادعاهای پیروان مسیح، مزدیسنان، به هنگامی که عقد ازدواج می‌بسته‌اند، بسیار سنگین و حتی بسیار مشکل‌پسند و سختگیر هم بوده‌اند... و محافظه‌کاریشان درباره طلاق دست کمی از این نداشته است. چنان که می‌بینیم، چهار مورد طلاق که یادآور شدید ذره‌ای جنبه تفتن ندارد تا چه رسد به اینکه جنبه توحش و جور و استبداد داشته باشد. جادوگری کار اهریمن است و کسی که به این کار منفور و پلید بپردازد، و بدینگونه از مذهب نیک و راستین جدا شود، دشمن خدا می‌شود. اگر پیوند زناشویی بسته باشد، پیمان زناشویی هیچ می‌شود. ازدواج مزدیسنی با زن جادوگر ممنوع است. در اینجا سخن از اعمال هیچ خشنوتی بر زن جادوگر وجود ندارد: در صورتی که زن جادوگر همیشه و در همه جا دستخوش شکنجه بوده است. مگر قوم نصاری، خودشان، این زنان تیره‌بخت را در آتش نمی‌انداختند؟

طلاق هم که زاده خیانت زن است، قابل فهم است. اغلب ما مردم متجدد در این زمینه گذشتی بیشتر از دیگران نداریم. مزدیسنان، مثل اکثر ملل دیگر، همیشه از زناه دهشت داشته‌اند. منان می‌گوید که: علاقه به حفظ و صیانت پاکی اخلاق همیشه مشغله خاطر مقنن بلندپایه (مزدیسنان)، و پس از او، مشغله خاطر پیشوایان اجتماع بوده است و کتب همایونشان آنان را به سوی این پاکی می‌خواند. اوستا را باز کنیم: می‌بینیم که در

این کتاب مقدس، ازدواج غیرمشروع دو جنس سخت به باد سرزنش گرفته شده است.^۱ زن هرزه و ناپاک در این کتاب برای اقامه نماز ناشایسته دیده شده است^۲ و موجودی چندان منحوس شمرده شده است که باید از وی پرهیز داشت. (بخش ۵۷ از یشت ۱۷)؛ اورمز Ormuz این نکته را در گفتگوهای جاودانیش با زردشت اعلام داشته است: آنچه بیشتر از هر چیز دیگر برایش مایه تکدر و تالم خاطر است، جهی Jāhī، زن بدکاره است، زنی است که نطفه نیکان یا بدن، بت پرستان یا خدانشناسان، گنهکاران و بیگناه ماندگان را در وجود خویش به هم می‌آمیزد. به زیانهایش گوش بدهید: «نگاهش ثلث آبهای نیرومندی را که از کوهها سرازیر می‌شود، خشک می‌کند، ای زردشت. نگاهش ثلث نهالهای زیبا و زرینی را که می‌رویند، خشک می‌کند، ای زردشت. نگاهش ثلث قدرت سپنته ارمیتی Spenta-Armaiti را از میان می‌برد، ای زردشت. نزدیک شدن به او ثلث پندارهای نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک مؤمن را از میان می‌برد، یک سوّم نیرو، یک سوّم قدرت پیروز، و تقدس و پاکیش را نابود می‌کند. به تو می‌گویم، ای سپیتمه زرتشتره Spitamā Zaraθuštra، چنین مخلوقهایی بیشتر از افعیها، بیشتر از گرگهای زوزه کش، بیشتر از ماده گرگ وحشی که به سوی مزرعه حمله می‌برد، بیشتر از وزغ یا هزار بچه‌اش که به سوی آبها می‌تازد، سزاوار کشتن هستند!»^۳

و اما درباره طلاق به موجب کتمان حیض هم باید بگوییم که اگر اهمیتی را که آیین مزدیسنی به جدا کردن زن در این دوره‌های کوتاه می‌دهد، در نظر بگیریم، این امر قابل فهم است. به موجب اوستا که در این زمینه از رسم کهن آریاییها پیروی کرده است، زن، در برخی از مواقع، ناپاک شمرده می‌شود: و در این گونه مواقع دستان daštān است. هر ماه در حجره دورافتاده و جداگانه‌ای در طبقه همکف (ارمیشتگاه armēšt-gāh یعنی آسایشگاه- محل علیها، بی حرکتها) که دستانستان daštānestān خوانده می‌شود دور نگهداشته می‌شود. و پیش از تطهیر آیینی نمی‌تواند از آن حجره بیرون بیاید. پس، مطلق لازم است که زن، چون چنین موقعی بیاید، شوهرش را از ناپاکی خویش آگاه کند.

اگر پنهان شود و آلودگی و پلیدی را پخش کند، مایه بزرگترین سیئات می شود. مرد باید از چنین همسری جدا شود.

درباره نازایی هم باید بگویم که متن صدر، چنان که در سطور گذشته دیدیم، بسیار روشن است: اگر زن، از راه تقدس و شفقت (روان دوستی) *ruwān-dōstīh* و به طیب خاطر (به خشنودی) رضا به جدایی بدهد، نازایی جز بهانه‌ای برای طلاق نمی تواند باشد، زیرا که وصلت نازا به نظر ایرانی ازدواجی ناکام است. با این همه، اگر زن نازا - با وجود پادشاهای آسمانی و زمینی - به زیر بار فسخ نکاح نرود، شوهر باید وی را خشنود کند (دل زن خوش کند). و در چنان صورتی، شوهر نیز باید از گسستن پیوند زناشویی انصراف بجوید و رضا دهد که پسری را به فرزندی بپذیرد. و ببینید، مذهب زردشت، در صورت ضرورت، از راه چشم پوشی از گرمی ترین و آسمانی ترین اصول خود، تا چه حدی همه نیروهایش را به کار می برد که علائق مقدسه ازدواج را از انحلال رهایی دهد و پیوند آسمانی زناشویی را استوار نگه دارد. و بی گمان، پیروان مسیح، آنجا که چنین ننگی را به پرستشگران مزدا اسناد می داده‌اند، اشتباه می کرده‌اند. و بیشتر از هر چیز دیگر برای آن اشتباه می کرده‌اند که وضع زناشویی زن در ایران برتر از وضع همه ملل همسایه بود.

در هیچ دوره تاریخ، زنان مشرق زمین از این همه اوضاع و احوال جوانمردانه برخوردار نشده‌اند. پیش از اصلاحهای بزرگ زردشت، زن آریایی به راستی برده بود. آریاییهایی که این انقلاب آزادی بخش را نشناخته‌اند، در عصر ما هم بدترین رفتارها را با زنان خودشان می کنند. زنان به دست مرد ربوده یا خریده می شوند، از این رو، کمترین بهانه برای گسستن رشته‌ای ساختگی که زنان را به او پیوند می دهد، بس می تواند باشد. کمترین عیبهایشان برای اقاله، الغاء بیع بهانه می شود. چنانکه رابرتسن می نگارد، در بلندیهای پامیر، زن «کافر» در اجتماع نقشی متوسط به عهده دارد: حداکثر، به درد بچه آوردن و مثل یابو به درد کار کردن می خورد. همه کارهای کشاورزی و خانه سازی به دست او انجام می پذیرد، علی الخصوص که هنوز اندکی از نیروهایش را نگه داشته باشد. هیچکس جانب احترام وی نگه نمی دارد. از این رو،

در عوض روحش با هیچ گونه آلودگی و پلیدی بیگانه نمی ماند: اخلاق بسیار جلف و سبکسرانه دارد. وانگهی، زناء محل نفرت این کوه نشینان نیست. خیانت زن به شوهر، در میان آنان، امری بسیار رائج و بسیار پیش یافتاده است. آدم بی شرم همیشه از راه پوزش خواهی در ملاء عام و پرداخت جریمه‌ای به میزان شش رأس گاو که در مشرق زمین جریمه‌ای ناچیز و خنده آور است، از این مخمصه بدر می رود. چون زن «کافر» نازا از آب درآید مثل متاع بی ارزش به پدرش پس داده می شود و هر چه در ازاء وی داده شده باشد، پس گرفته می شود. در میان آریاییهای پامیر، طلاق کار همه روزه است: وقتی که از وجود زنی خسته و بیزار شدند، به هر مشتری که پول بیشتری بدهد، فروخته می شود. اگر زن تیره بخت از فرط درماندگی بگریزد، شتابان، به در خانه پدرش می روند و هر چه داده بوده‌اند، پس می گیرند. خشونت سامیها هم در حق زن کمتر از خشونت آریاییهای خوب ما نبوده است. مگر خود حمورابی فرزانه به رعایای خویش فرمان نمی داد که زنان و فرزندانیشان را برای پرداخت قرضهایشان در بازار بفروشند^۱؟ منو Menou، مقتن هندی هم در حق زن بسیار خشونت نمود: و وی را نه همپایه مرد، که کنیز مرد کرد. در حقیقت هندیها از طلاق خبر نداشتند، اما مسأله جلوگیری از راه یافتن طبقه‌ای به حریم طبقه دیگر و رانده شدن طبقه‌ای از سوی طبقه‌ای دیگر، همیشه، در میان آنان برای گسستن پیوند مقدس ازدواج بس می توانست باشد. و تا روزی که زن نخست پسر نمی داشت، آسان می توانستند زنی دیگر هم بگیرند. خیانت زن به شوهر هم که در میان کافرها دیدیم، می دانیم که حتی در عصر ما هم در ناحیه «دردوستان» *Dardōstan*، سرزمین کوهستانی در مرزهای هند، رونق بسیار دارد. زن دردو (*Dardoue*) به بی بندوباری و بی پروایی از حیث اخلاق شهرت دارد، بیرگیش مثل است: هنوز هم که هنوز است، ایرانیان هر زنی را که در دلبری و عشوه فروشی زیاد بی پروا باشد، دردو *Dardō* می گویند^۲. خلاصه ملل دیگر شرق باستان در زمینه ناموس

۱. قانون حمورابی پادشاه بابل، در مجموعه شرق باستان - *Altes Orient* - ماده ۱۷۷، ۲۱، ۱۷۷، ۱۷۷، ترجمه وینکلر *Winckler* - لایپزیگ ۱۹۰۲. ۲. بیرونی، هند ... ۲ - ۱۵۴ - به طرحهای جالی و

چندان سختگیری نمودند. چنان که هرودوت می‌گوید،^۱ هر يك از -ماساگتها- Massagetes «يك زن می‌گیرند اما به اشتراك از همه زنان بهره برمی‌گیرند.» (۱-۲۱۶). چندان دور نرفته، می‌گوییم که دردوها، هنوز هم، از این رهگذر به خودشان می‌نازند که همسرانشان از کسی که با آنان رفت و آمد دارد، چیزی دریغ نمی‌دارند.

پس، زنان مزدیسنی از حیث اخلاق و حقوق، از وضع اجتماعی و زناشویی‌ای برخوردار بودند که از وضع همسایگان‌شان بسی برتر بود. بی‌گمان مسیحیان در خرده‌گیری بر ایرانیان، به دستاویز به اصطلاح سستی و زودشکنی ازدواج مزدیسنی، در اشتباه بوده‌اند. هنوز هم که هنوز است، چه در میان زردشتیان هند و چه در میان زردشتیان ایران طلاق نادر است. مردم باکترین خاوری، اگرچه به مقیاسی خفیف به دین اسلام درآمده‌اند و حتی به مذهب تشیع (فرقه اسماعیلیه) روی آورده‌اند -قضیه‌ای که قضیه‌ای ناچیز نیست- به قرار معلوم، تا حدودی نمی‌دانند که اسلام طلاق را که از سوی دیگر در میان همکیشان آنان بسیار شیوع دارد، مجاز می‌داند. و این امر، به یقین، اثر معنوی آیین مزدیسنی و گواه استحکام پیوند زناشویی در ایران باستان است. و از سوی دیگر، درباره‌ی وفای زناشویی، آن وفای بی‌همتا که بیهوده در میان اکثر ملت‌ها جستجو می‌کنیم، نمونه‌های فراوانی در حماسه‌ی ملی ایران می‌توان پیدا کرد. شاهدخت سودابه‌ی هاماوران Hāmāvārān که با رشته‌ی مهر آمیز ازدواج به کاوس پهلوان پیوند یافته بود، در برابر قصد آمیخته به خود کامگی پدرش برآشفست و این سخنان تند و درشت را به زبان آورد: «نمی‌خواهم از کاوس جدا شوم، اگر چه در گور نهفته باشم.» (۲-۱۰) و علاقه‌ای هم که کاوس، در مقابل این علاقه، به سودابه داشت، ناستوارتر از آن نبود: پهلوانی به پدر تاجدار نامزدش چنین می‌نگارد: «دختری را که دل به من داده است و مرا برگزیده است، به سوی من بفرست، زیرا که انباز دردها و رنج‌های درازم بوده است!»^۱

زن در میان ایرانیان، کنیز نیست، به عکس، می‌توان گفت که همتای مرد، و همدم و همراه او در این دنیا و آن دنیا است. در کانون زناشویی، نقشی معادل نقش شوهر به عهده دارد. و درست به همان گونه‌ای که مرد «سرور» خانه است، بانوی خانه است. اوستا زن را «نمانویشنی - کدبانوی خانه - nmānōpa θni» (domina) - و مرد را نمانویشنیš nmānōpaitiš (dominus)، زن را «بانو» و مرد را خداوند - سرور نمائیا nmāniā (domus)، خانه می‌خواند. نمانویشنی و نمانویشنی، دو کلمه‌ی δεσποτες و δεσποτινος یونانیان را به یادمان می‌آورد. در دوره‌ی ساسانیان کلمه‌هایی که با این کلمه‌ها تطابق داشته است کلمه‌های کدگ بانوگ Kadag-bānūg، بانو، و کدگ خودای - خوتای Kadag-xwadāy، خانه خدا، خداوندگار خانه، بوده است.

این اصطلاح اخیر، در خلال قرون، چندین معنی پیدا کرد. و بگذارید تا این اصطلاح، این کلمه، را از متون گوناگون پهلوی و پارسی برگیریم و ببینیم چه معنی می‌دهد. در قرن یازدهم، در آثار ناصر خسرو به معنی «مدیرخانه» و کسی است که «تدبیر منزل» را در دست دارد^۱. در قرن پانزدهم، در آثار ظهیرالدین مرعشی، به معنی «پدر خانواده» و در مقام بسط معنی به معنی «خانواده» است^۲. کدگ خودای در کنار این معنی خانوادگی درست مثل کلمه‌ی دومینوس dominus زبان لاتینی و کلمه‌ی دسیپوتس δεσποτες زبان یونانی همیشه به مفهوم مطلق صاحب، خداوندگار، شاهزاده و رئیس و سلطان^۳ بوده است. دادوه دادگشنسپان Dāδvch-i-Dā δgušnaspān صیغه جمع کدگ خودایان Kadag-xwadāyān، به معنی شهریاران را «خانه‌خدايان» (اصحاب‌البیوة) ترجمه کرده بود، و این اصطلاح، همان اصطلاحی است که به دست حسن بن اسفندیار به ترجمه پارسی نامه‌ی تنسر راه یافته است. همین معنی را، در بحیوچه قرن چهاردهم، در آثار عبیدزاکانی (موش و گربه) بازمی‌یابیم. اما کدگ خودای دوره‌ی ساسانیان که از آن سخن می‌گوییم، ترجمه‌ی تفسیرمانند کلمه‌ی دنگ پتویش

کافرهای رابرتسن نیز مراجعه فرمایید. ۱. شاهنامه فردوسی - ۲. صفحه ۲۸۴ - به صفحه‌های ۲۲۶ و ۲۲۷ ویس و رامین نیز مراجعه فرمایید، آنجا که شاه موبد «مغوب» Magokpat «به محبوبه‌اش چنین می‌گوید: «می‌خواهی ملکه‌ی زیبايان باشی، در صورتی که من شاه شاهانم؟ می‌خواهی زن من بشوی تا هر دو با هم بر دنیا فرمان برانیم؟ اگر چنین بخواهی، وزرای من وزرای تو، و دبیران من دبیران تو خواهند بود.»

۱. سفرنامه، چاپ شفر Scheffer. ۲. مرعشی، صفحه ۱۲۰، چاپ هرن Horn. ۳. در متن کتاب کلمه «د» آمده است. کارنامه اردبیلر بابکان ۱-۱.

dang patōiš گانها و کلمه نامونیبیتیش اوستای نو (و مانند مانبد mānba 8 پارتها) است، و این ترجمه، ترجمه‌ای است که کدگ خودای، در خلال آن، نسبت به کدگ بانوگ که به معنی بانوی خانه است، صاحب خانه معنی می‌دهد. همان دومینوس dominus نسبت به دومینا domina است. کلمه کدگ خودای را که به معنی شوهر است - (کدگ خودایی برابر ازدواج، برابر ماتریمونیوم matrimonium) - مثل نیبرگ Nyberg - نباید پدر خانواده pater familias ترجمه کرد که در زبان پهلوی دوتگ یا دودگ سردار و در زبان دری دوده سالار است، زیرا که، کدگ خودای که شوهر باشد، ضرورتاً نمی‌تواند سردار sardār، پدر خانواده، باشد. جوانی که پدرش هنوز زنده است، برزنش سمت سرداری patria potestas، sardārih، ندارد (این مقام هنوز در دست پدر است) و یگانه اقتداری که می‌تواند در قبال زنش داشته باشد کدگ خودایی kadag-xwadāy، اقتدار شوهری، است.

نقشی که زن در خانه به عهده دارد، مقایسه پذیر با نقش شوهر نیست: اختیارها و اقتدارهایشان تضاد و تناقضی با یکدیگر ندارد و یکی مکمل دیگری است. اگر شوهر خداوندگار راستین خانه است، زن «وزیر» خانه است و در عمل، رسیدگی به همه چیز به عهده او است. زمام تدبیر منزل کم و بیش همیشه در دست زن است. و زن اگر زنی خودرأی باشد، حتی می‌تواند خانه را هم سرتاپا به میل خویش اداره کند.

درباره منشأ کلمه بانوگ (domina) bānūg، از لحاظ زبان‌شناسی، هنوز توافقی در میان زبان‌شناسان فراهم نیامده است. پ. هورن گمان می‌برد که این کلمه را در کلمه بان bān (یعنی خانه) پیدا کرده است، اما این عقیده، عقیده‌ای است که هوبشمان^۱ H. Hubschmann به آن اعتراض دارد. اما «بان» که در دهها و صدها کلمه مرکب پیدا می‌کنیم، به معنی نگهدار و نگهدارنده است، پس، بانوگ به معنی کسی است که نگهدارنده نگهدار باشد، و در نتیجه، کدگ بانوگ به معنی کسی است که نگهدارنده کدگ kadag باشد، یعنی به معنی «نگهبان خانه» است.

مرد، خداوندگار، خدای xwadāy خانه، سرپرست خانه است، در صورتی که زن، وکیل او، نگهدارنده خانه است. و این اقتدار، به مناسبت عقد مقدس ازدواج از طرف مرد به او واگذار می‌شود. یگانه چیزی که می‌توان گفت، این است که چون دارای عنوان کدگ بانوگ شد، استقلال به دست می‌آورد. مرد دیگر حق ندارد جایگزین او شود، زیرا که چنین عهد بسته است: «در سراسر زندگی خویش از روی وفا، بانوی خانه نگهش خواهم داشت.» بدین گونه، مرد، در عین حال که به صورت سرچشمه اقتدار خانه و خانواده به جای می‌ماند، مثل زمان سابق حق ندارد که به میل و اراده خویش این اقتدار را در قبال زنش به کار بندد. باید جانب وی نگه دارد، حال وی مراعات کند، و وی را «به چشم فرزند خویش بنگرد»^۱ پس، زن بی آنکه، به حسب آرزوها و خواسته‌های هواداران آزادی زن در عصر جدید، از هر لحاظ همپای مرد باشد، استقلال خویش را، از لحاظ حقوقی و اقتصادی، نگه می‌دارد. اطاعتی که به شوهر خود وعده می‌دهد، بیشتر از آنکه انقیاد باشد، اخلاص است. و از آنجا که کاری خلاف اخلاق (ērih)، درست‌پیمانی و وظیفه‌شناسی، همکاری زناشویی و یگانگی و همدلی (ēwgānīh) و روشهای ازدواج صورت نمی‌دهد، «ملکه» [pādixšā(y)] کانون خانواده می‌ماند.

زن باید از سوی خانواده تازه‌اش به فرزندی پذیرفته شود: برای این منظور انتقال قدرت پدری، سرداری، ضرورت دارد، و گرنه ازدواج محال و ممتنع می‌شود. این اقتدار چگونه اقتداری است؟ سرداری (و به زبان دری، سالاری) از نظر لغوی از کلمه «سر» (و به زبان لاتینی caput) می‌آید و معنی ریاست می‌دهد... پس، اصطلاح دقیق حقوقی، دودگ سرداریه dūdag sardārih، به معنی رئیس خانواده بودن، پدر خانواده pater familias بودن است. پس، آنچه در ازدواج از طریق سرداری، انتقال می‌یابد اقتدار پدرشاهی، اقتدار خانوادگی، یا به اصطلاح دقیق حقوقی، مانوس manus لاتینیها است. پدر دختر این اقتدار را به رئیس خانواده خواستگار، یا بی واسطه به خواستگار انتقال می‌دهد (و آن در صورتی است که خواستگار پدر نداشته باشد). پس، مرد، در هر

۱. مبانی لغت‌شناسی پارسی نو - مقاله‌های ۱۷۵، ۱۷۶ و مطالعات ایرانی هوبشمان، مقاله‌های ۱۷۵ و ۱۷۸.

صورت، باید سرانجام بر زنش سمت سرداری داشته باشد، اگر چه این اقتدار را به محض ازدواج به دست نیاورده باشد. وی که این اقتدار را ناگزیر به پدرش واگذاشته است، روزی از روزها به ارث می‌برد و زنش وابسته اقتدار وی می‌شود. این اقتدار که در زمان سابق، در دوره ساسانیان، عظیم بود، بسیار ضعیف است و مایه آن نمی‌شود که مرد چیزی به دست بیاورد که مطلق جنبه خود کامگی پیدا کند؛ چه، بیشتر از آنکه طوق باشد، علقه همکاری و همبستگی است و مایه افزایش اقتدار شوهر نمی‌شود، مایه تعدیل آن می‌شود، زیرا که زن، در آن هنگام، تا اندازه‌ای فرزند شوهرش می‌شود. انتقال سرداری برای زن امتیازی بزرگ است زیرا که وصلت او از این راه ثبات و استحکام می‌یابد. اما بدبختانه، وصلت‌هایی هست که سرداری در آن میان کاهش می‌یابد و حتی دستخوش عیب و نقصان هم می‌شود و چنین چیزی زاده آن است که این اقتدار، درست انتقال داده نمی‌شود.

§ ۲- وضع و موقع زناشویی در وصلت‌های موقت

حوائج مذهبی، مراقبت‌های مادی و خلاصه عبادت و تقوی ایرانیان را به بازشناختن و پذیرفتن چندین گونه ازدواج وامی‌دارد. مثلاً، چون بیوهٔ چهل پنجاه ساله‌ای شوهر کند، این ازدواج مجدد به چشم وصلتی کامل عیار نگریسته نمی‌شود. به همین گونه هم، چون دوشیزه‌ای که یگانه فرزند خانواده است و پدرش فرزندان دیگری ندارد، عقد ازدواج ببندد، عقد وی که مقید به شروطی است - مثلاً این دین را به گردن دارد که برای پدرش فرزندی بیاورد که از پشت «همسر» و «شوهرش» آمده باشد، و این فرزند، اگر باشد، فرزند ذکور باشد - نمی‌تواند ارزش ازدواج دوشیزه‌ای را داشته باشد که دور از این مانع، مثل شاه‌زن شوهر کرده است.

روایات مزدیسنی که در قرن شانزدهم تألیف یافته است، پنج گونه ازدواج بازشناخته است: یکی، وصلت با دوشیزه‌ای که شاه‌زن باشد. دوم ازدواج با دوشیزه‌ای که «یگانه فرزند» (ایوک - evak) خانواده باشد. سوم، ازدواج با دوشیزه‌ای که استقلال داشته باشد

و به زبان دیگر خودسالار باشد. چهارم، تجدید فراش با بیوه زنی که «در خدمت» شوهر مرده‌اش باشد و به زبان دیگر چکر - چاکر çakar باشد و خلاصه، ازدواج پنجم ازدواجی است که باید «ازدواج - فرزندخواندگی» le mariage-adoption خوانده شود (ازدواجی که با ستور sutur و به زبان دیگر با سترزن satarzan صورت می‌گیرد).

این ازدواج‌ها چگونه ازدواج‌هایی است؟ چگونه انجام می‌گیرد و بویژه آیینها و پیمانهای گوناگون زناشویی در این ازدواج‌ها چگونه است؟

وصلت با دوشیزه‌ای که مثل «شاه‌زن» شوهر کرده است، وصلتی است که تاکنون دیده ایم. در این وصلت که حق همهٔ دختران است، سرداری از سوی پدر یا قیم دختر به پدر زن - یا اگر پدر زن نباشد، به خود شوهر «دختر» انتقال می‌یابد. دختر در حین ازدواج باید دست کم برادر یا خواهری داشته باشد که سلالة پدری را پایدار نگه دارد. چنین دوشیزه‌ای «ملکه» (شاه‌زن) خوانده می‌شود، زیرا که در نتیجهٔ ازدواج از قید «سیادت» و «پادشاهی»، از زیر طوق پدری به در می‌رود. اصطلاح Hauptfrau - زوجهٔ اصلیه - که آلمانیها و حتی بارتلمه هم برای افادهٔ کلمهٔ دري «شاه‌زن» به کار می‌برند، کلمه‌ای بسیار شایسته و نیکو نیست: این اصطلاح متضاد کلمهٔ Nebenfrau - زوجهٔ فرعیه - است و به معنی زن «سرآمد» به کار می‌رود و این تصور را به بار می‌آورد که سلسله مراتبی در میان است که چندین زن را دربر می‌گیرد، در صورتی که چنین امری نادرست است، چه به همان گونه‌ای که خواهیم دید، تعدد زوجات که حقیقهٔ یکی از زیاده‌رویهای اجتماعی در میان اعیان و اشراف ایران است، در میان تودهٔ مردم وجود ندارد. اصطلاح «زن برگزیده» یا زوجهٔ ممتازه را هم که وست West رواج داده است و «لفظ به لفظ» از طرف کریستنسن به روی کاغذ آمده است، رها می‌کنیم، برای آنکه بیرون از اندازه از مفهوم اصل کلمه دور می‌شود. دختر، از این رهگذر، در خانهٔ شوهرش دارای اقتداری عظیم می‌شود و حق احترامی مطلق و سراپا اخلاص پیدا می‌کند، فرزندان هم که برای شوهرش «می‌آورد»، «شاه‌فرزندانی» هستند؛ و اینان «شاه‌فرزندوار pad pādixšāyihā» ازدواج می‌کنند و از پدر ارث می‌برند و جانشین پدر می‌شوند. قبالة نکاحی که برای ما نگه داشته‌اند و به عنوان پیمانگی کنگ خوتاییه

patmanak-i-katakχ^vatāyih - انتشار داده‌اند، درست به چنین ازدواجی ارتباط دارد. ما، در نخستین بخش این فصل، به تجزیه و تحلیل آن پرداختیم، اما، در اینجا، راجع به برخی از مطالب این متن یکتا به تأکید سخن می‌گوییم. دفتردار چنین رقم می‌زد: «دختر، نه دختر خوانده است که ولایت یکی را به عهده بگیرد (دختکانه پت رد ستوریه *duxtkānih patraδ-i-stūrih*) و نه یگانه فرزند خانواده است و پدرش به وی اجازه می‌دهد که به زیر سرداری فلان... برود (مت استیت پت سرداریه *mat istit pat sardārih-i-vahman-pit*) - پس، مثل شاه‌زن شوهر می‌کند (*pad padixšāyihā-zanih*) و فرزندی که به دنیا بیاورد، از وضع و مقام خودش برخوردار خواهند بود، و «شاه‌فرزند» (*patixšāh-frazand*) خوانده خواهند شد. پاك به پدرشان تعلق خواهند داشت و وارث وی خواهند بود. خلاصه، چنین زنی با رشته‌های جاودانی، در این دنیا و آن دنیا به شوهرش پیوند می‌یابد.

ازدواج دوشیزه‌ای که یگانه فرزند خانواده ایوکنیه (*evknīh* یا *ēvkānīh*) باشد، با ازدواج پیشین این تفاوت را دارد که چنین دختری یگانه وارثه پدر خویش است. و در چنین صورتی، بدیهی است که نخستین فرزند ذکوری که به دنیا بیاورد، از کیسه شوهر خواهد رفت و به پدر دختر خواهد رسید. اگر پسری در میان نباشد، «پدر» بر دختری حق خواهد داشت که از صلب شوهر آمده باشد. چنانکه بی‌درنگ دیده می‌شود، دختر «یگانه» آن مزایا و محاسنی را که «شاه‌دختر» داشت، ندارد. در چنین وصلتی، به هر حال، شوهر خیری از بچه نمی‌بیند. مسلم است که چنین دختری باید، در مقابل، جهاز فراوان داشته باشد، جهازی که بسی بیشتر از جهاز «شاه‌دختر» باشد. شوهر جوان، مدتی قیم و سرپرست دارایی پدر زن متوفای خود می‌شود. اگر زن جوان دو پسر - یکی برای جانشینی پدرزن و دیگری برای جانشینی شوهر - بیاورد، وضع، در نتیجه این پیش آمد پاك عوض می‌شود و زن جوان «شاه‌زن» می‌شود. با این همه هرگز غبن و حرمانی پیش نمی‌آید، زیرا که قبالة نکاح همه چیز را پیش‌بینی کرده است، و شوهر، در همه موارد، پاداش خود را می‌گیرد. مرد، خواه برای دست و پا کردن وضع و موقعی، خواه به حکم عشق، خواه به حکم تقوی، همیشه علاقه دارد که دست به چنین ازدواجی

بزنند.

سومین نوع وصلت که روایات قرن شانزدهم پذیرفته است، وصلتی است که انتقال سرداری، در خلال آن، به تعویق انداخته می‌شود. این ازدواج طبق قرائتهای گوناگون اصطلاحی به زبان پهلوی که در متنی آمده بوده است و آن متن امروز گمشده است، خودشرای *χ^vadšrāi*، خودسرای *χ^vadsrāi* یا «خودسالار *χudsālār*» خوانده می‌شود. کاوس کامان *Kāvōs-i-kāmān* این کلمه را خودشرای *χ^vad-šrāi* می‌خواند. چنین می‌نماید که *χ^vadsrāi* شکل دگرگونی یافته اصل کلمه باشد و این تغییر زاده خط پارسی باشد که در آن حرف «s» و حرف «š» به علت نبودن علائم تشخیص و تفریق یکی پنداشته می‌شود. بهمن پونجیر *Bahman-i-pōngir*^۲ این کلمه را خودسالار *χudsālār* می‌خواند که شکل دگرگونی یافته اصل کلمه است و زاده خط آرامی است که در آن حرف «ر» و حرف «ل» به یک شکل نوشته می‌شوند. دستوران، به قرار معلوم، کلمه پهلوی را به اشکال مختلفه خوانده‌اند. کلمه خودشرای *χ^vadšrāi* صیغه‌ای شگفت و دهشت‌بار و قرائت نادرستی است که برخی از ایران‌شناسان بی‌فحص و غور پذیرفته‌اند. قرائت و روایت بهمن پونجیر به گمان ما درست است، چه معنی و مفهومی که دارد، پاك درست است: در واقع، خودسالار به معنی «دختری است که خود سردار خویشان است». اما حقیقت این است که در وصلت خودسالار خبری از «سرداری» *sardārih* نیست، زیرا که دختر به خلاف میل و اراده سردار طبیعی، یعنی پدرش، شوهر کرده است. پس، باید قرائت و روایتی را که دکتر وست و کریستنسن پذیرفته‌اند، واداد. کلمه خودسالار *χ^vad-sālār* اشتقاق و ترکیبی متأخر است و صیغه سالار *sālār* که به جای *sardār* به کار برده می‌شود، صیغه‌ای از زبان پهلوی ساسانی «*bas-pehlevi*» است: حتی کلمه‌ای است که پس از دوره ساسانیان پدید آمده است، زیرا که به گفته فقهای قرن ششم، این گونه ازدواجها از قید سرداری به در می‌رود و حتی در خور این نام هم نیست. ازدواجی آزاد، غیرشرعی، وصلتی ناساز است. با این

۱. روایات ایرانی صفحه ۱۸۰. ۲. روایات ایرانی صفحه ۱۸۴.

همه، این وصلت که ایرانیان به چشم وصلتی غیر طبیعی و دهشت بار می‌نگریستند، مجاز بود. در عصر ما، به موجب قانون مدنی، ازدواج خواه برای مرد، خواه برای زن تا بیست و یک سالگی مستلزم رضای پدر و مادر یا نیاکان دیگر است و از بیست و یک سالگی تا بیست و پنج سالگی که دیگر موضوع رضای خاطر در میان نیست، بچه باید از پدر و مادر یا دیگر نیاکان و بزرگان خود مصلحت‌خواهی کند و این کار را بر سبیل احترام صورت دهد. اما، در میان ایرانیان، قضیه دشوارتر بود و اگر اجازه سردار در کار نمی‌بود، وضع و موقع دختر تا اندازه‌ای نااستوار می‌ماند و بی‌آنکه سرّیه شمرده شود، از لحاظ شرع، به نظر مردم زوجه مشروعه شوهرش نبود. با این همه، همه درها به رویش بسته نشده بود، باز هم فرصتهایی برایش مانده بود که به وضع خویش اعتبار قانونی بدهد: می‌توانست از پدرش پوزشها بخواهد، پدرش را به آشتی بخواند، خواستار اجازه او و انتقال سرداری شود. اگر پدر یا قیم نرم می‌شد، ازدواج رنگ قانونی پیدا می‌کرد و زن جوان زوجه مشروعه شوهرش می‌شد. وگرنه، چنانکه سنت پرستان می‌گویند، دیگر نمی‌بایست هیچ امیدی داشته باشد، بجز امید آن اجازه‌ای که شاید فرزند ذکوری که روزی از روزها به دنیا بیاورد، به هنگامی که پای به سن رشد نهاد، به او بدهد. این امر وابسته به آن بود که فرزندی ذکور به دنیا بیاید و این فرزند ذکور به سن رشد برسد و حسن نیت داشته باشد و از این گذشته می‌بایست چنین پسری از جانب شوهرش مشروع شناخته شود... در صورتی که این پسر رضای خاطر می‌داشت، مادر «شاه‌دختر» می‌شد... و کاوس کامان درباره چنین وصلتی، با ما این گونه می‌گوید: «دختر خودشرای χ^{\vee} adšraī، دوشیزه‌ای است که چون پدرش بخواهد شوهرش دهد از در اعتراض درمی‌آید: - نه، این مرد را دوست نمی‌دارم. شوهری که من می‌خواهم فلان کس است. به‌رغم امتناع پدر، دستوران این اجازه را دارند که وی را به عقد ازدواج مرد برگزیده‌اش درآورند». و کمی دورتر، همان دستور چنین می‌گوید: «خودشرای χ adšraī به معنی دختری است که تنها به میل و اراده خودش شوهر می‌کند. این دختر نه هیچگونه قرب و منزلتی نزد خدایان دارد... نه کمترین سهمی از میراث پدر و مادر

خود می‌تواند ببرد. - بگذار تا این نکته را بدانند!»^۱

طبق روایات، چهارمین نوع ازدواج، ازدواج بیوه‌زنی است که در خدمت شوهر مرحوم خویشتن است (و به زبان دیگر، چاکر است). کاوس کامان این ازدواج را چنین تعریف می‌کند: «زن چکر زنی است که شوهری دارد (و کذا فی اصل) اما شوهری که مرگ از وی جدایش کرده است. وقتی که از نو شوهرش دهند، باید چنان به دست شوهر تازه‌اش داده شود که گویی «در خدمت» شوهر قدیم خویش است، و به زبان دیگر باید «به چاکری شوی پیشینش» داده شود که در دنیای دیگر باز هم تعلق به وی خواهد داشت»^۲.

کلمه «چاکر» $\check{c}akar$ که بهمن پونجیر^۳ $\check{c}ayar$ خوانده است و گایگر Geiger به کلمه $die nende Frau$ و ست به کلمه $serving wife$ - زن خدمتکار - برگردانده است، چنان که می‌توان گمان برد، به معنی «مستخدمه» نیست، که زنی در خدمت شوهر اول^۴ خویش است تا بتواند فرزندی برایش پیدا کند. پس، چاکری به معنی «بردگی و بندگی» نیست، که به معنی «پیشدستی در نیکی» و «دل به دست آوری» است.

مردی که «چاکر» در دومین وصلت خویش زنش می‌شود، شوهر حقیقی چاکر نیست، زیرا که تنها در این زندگی شوهر او است. کامه‌بهره در ضمن تصریح وضع حقوقی بیوه از نو شوهر کرده^۵ به مسأله سرداری که از طرف دو سه دستور هند پیش آورده شده است می‌رسد و چنین جواب می‌دهد: «مردی که به شوهری برگزیده است سالار وی خواهد بود.» ذهن دستور پارسی، بی‌گمان، در اینجا متوجه این حکم بوده است: «زن برای شوهر کردن احتیاج به رضای پدر و مادر و برادر و دوده سالار^۶ دارد.» اما همه چیز را به هم درمی‌آمیخته است! ازدواج مجدد، یعنی ازدواج مجدد چاکر ازدواجی حقیقی نیست تا احتیاج به رضای سالار داشته باشد. سرداری تنها زمانی

۱. روایات ایرانی، صفحه ۱۸۰. ۲. روایات ایرانی، ۳. روایات ایرانی، صفحه ۱۸۰. ۴. روایات ایرانی، صفحه ۱۸۳ - طبق گفته‌های نریمان هوشنگ. ۵. روایات ایرانی، صفحه ۱۸۵. ۶. روایات ایرانی، صفحه

ضرورت دارد که زن، برای زوجه مشروعه شدن، در خانواده شوهرش به فرزندی پذیرفته شود. و چون زن نمی‌تواند، به خلاف مرد، بیشتر از یک بار به فرزندی پذیرفته شود و چاکر، پیش از آن، از جانب خانواده شوهر اول، خانواده‌ای که تا قیامت عضو آن است، «به فرزندی پذیرفته شده است»، برای ازدواج مجدد نیازی به سرداری ندارد. دستور پارسی این نکته را نمی‌داندسته است. کاوس کامان که آگاهتر و داناتر از کامه بهره است، به همین سؤال به گونه‌ای دیگر جواب می‌دهد. می‌پرسند که «برادر چاکر می‌تواند سالار وی شود یا باید یکی از اعضای خانواده شوهرش «از دوده شوی» سالار وی گردد؟» و به این سؤال چنین پاسخ می‌گوید: «این چه سؤالی است که از من می‌کنید؟ چاکر کاری به سالار ندارد! می‌خواهید برادرش در این میان چه کاری برایش انجام بدهد؟». چنانکه در قرن شانزدهم می‌گویند، چاکر نیازی به سردار یا سالار ندارد، زیرا که در صورت ازدواج خانواده‌اش را تغییر نمی‌دهد.

خلاصه، وضع زنی را که به اسم چاکر شوهر می‌کند، شاپور بروچی^۲ Sāpōr-i-Burūci تعریف کرده است. به قراری که می‌گوید: «زن چاکر ویژگی دیگری دارد: نیمی از فرزندان (که ثمره ازدواج دوم هستند) به شوهر اول تعلق دارند. در این میان سه سهم وجود خواهد داشت: یکی مال شوهر اول، دیگری مال شوهر دوم و سومی مال کسی خواهد بود که پرستاری وی کرده باشد (کسی که پرورش او کرده باشد). اگر دختر بزاید، این دختر «دختر-فرزند-یگانه» (ēvak) شوهر اول شمرده خواهد شد و به همین عنوان، شوهر داده خواهد شد. و اگر بچه‌ای بزاید که پسر باشد، پسر شوهر اول است.» در هر حال، چاکر، به آن معنی که امروز می‌گوییم، بیوه‌زن نیست، یعنی حقیقه زنی نیست که شوهرش مرده باشد. ممکن است دختر باشد: و همین شاپور می‌گوید: «دختری که نامزد شده باشد و نامزدش پیش از انجام یافتن ازدواج مرده باشد، به اسم چاکر شوهر خواهد کرد.»

چاکر در کانون زناشویی از امتیازهایی که به «شاه‌دختر» تخصیص دارد، برخوردار

نمی‌شود. در خانواده‌ای که پای به آغوشش نهاده است، به فرزندی پذیرفته نمی‌شود. نه سردار و نه جهازی راستین دارد. همه فرزندان را که به دنیا بیاورد، به شوهر زودگذرش نمی‌دهد. خود و فرزندان از خانواده ارث نمی‌برند، زیرا که «شاه‌دختر» نیست و فرزندان هم چاکر (چاکر فرزند) هستند. برای آنکه فرزندان بتوانند از پدر طبیعی خودشان ارث ببرند نیازمند این هستند که از طرف وی به فرزندی پذیرفته شوند. مرگ نامزد بر هر دوشیزه‌ای به اندازه‌ای منحوس است که دیگر نمی‌تواند، در سراسر زندگی، امید بر خورداری از آن امتیازها را که به همه دختران همسالش تخصیص دارد، داشته باشد: چنین دختری به دو وجه قربانی است: قربانی سرنوشت، و قربانی قوانین است. در خانواده‌ای که زندگی کند، «بانوی خانه» نخواهد شد، مهرش ناچیز خواهد بود و هیچ‌گونه سهمی از دارایی شوهر نخواهد داشت البته، چنانکه می‌دانیم، پادشاهی که در زندگی آینده در انتظار اوست، پادشاهی بسیار بزرگ است.

خلاصه، واپسین نوع وصلتی که سنت پرستان قرن شانزدهم پذیرفته‌اند «زناشویی-فرزندخواندگی» Le mariage-adoption است. کاوس کامان چنین می‌گوید: «مرگ مردی که بیشتر از پانزده سال داشته باشد، این تکلیف را بر گرده پدر و مادرش می‌گذارد که به نیابت وی به دوشیزه‌ای جهاز دهند و این دوشیزه را به عقد ازدواج مردی دیگر درآورند تا پسرشان در دنیای دیگر، از نعمت زن و فرزند برخوردار باشد»^۱. زنی که بدین گونه شوهر می‌کند، ستر satar خوانده می‌شود. پس، «ستر» همسر راستین نیست، زیرا که در دنیای دیگر به شوهر دنیای خاکیش تعلق ندارد. نخستین فرزندی که به دنیا بیاورد به شوهر جاودانی می‌رسد. اگر پس از آن فرزندان دیگری بزاید، شوهر زمینی درست مثل مرد نیکوکاری که جهاز دختر را داده است، سهمی از این بچه‌ها دارد. چنان که در نامه تنسر آمده است، پیش از هر چیز دیگر، این دختر می‌بایست به همان دودمان متوقی تعلق داشته باشد. در این گونه مواقع، دختری برگزیده می‌شد که بی‌چیز و بی‌جهیز باشد، زیرا که دختران توانگر چندان اهل مراعات

و عطوفت نیستند. مهرش ناچیز بود و حتی گاهی هم شوهر به میل و اراده خویش درآمدهای جهاز وی را در اختیار داشت. از کامه بهره می‌پرسند که شوهر ستر حق دارد که دارایی وی را خرج کند یا نه؟ در این زمینه، چه حکمی هست؟ - دستور جواب می‌دهد: به شرط آنکه به دارایی وی دست نزنند، مجاز است درآمدهای آن را خرج کند، و آن هم در صورتی که این درآمدها را خرج بچه‌هایش، خرج کارهایش، خرج همکیشانش، یا خلاصه خرج راه خیر کند: درست، گویی که درازاء صیانت این دارایی - (داشتیان خواسته *dāšt-i-ān x'vāstāh*) - مزدی به او پرداخته می‌شود. برای کسانی که در ازدواج با ستر دستخوش تردید می‌شدند، مزایا و منافع شایانی بود. اما برای کسی که مایل به ازدواج با چنین زنی باشد، مزایا و منافی دیگر هست. گذشته از پادشاهای آسمانی که چنین کاری نیک مستحق آن است، بچه‌ای که از این وصلت تولد بیابد و تعلق به شوهر ستر داشته باشد، درخور جانشینی او است - چنین بچه‌ای «شاه‌فرزند» است.

این بود پنج نوع وصلتی که سنت پرستان قرن شانزدهم پذیرفته‌اند. آیا این وصلت‌ها، به همان گونه‌ای که شرح دادیم، در دوره ساسانیان - پیش از قرن هفتم وجود داشت؟ یا نتیجه تحولی است که پس از آن دوره پدید آمده است؟

به عقیده بارتلمه، اشتباه خواهد بود که گمان ببریم که قضیه همیشه چنین بوده است. زیرا که، به قول وی «در روایات قرن شانزدهم مسأله، مسأله «یکی بودن زن» است. و قضیه، در دوره ساسانیان، نمی‌توانسته است چنین باشد. در آن زمان، مرد عادی به یک زن خرسند بوده است، در صورتی که بزرگزاده می‌توانسته است، زنان بسیار - و به گفته منابع یونانی^۱ صدها زن نگه بدارد. پس، در قرن ششم چه نوع ازدواج‌هایی وجود داشته است؟

کتاب شرابع فرخ وهرامان *Farrux-i-Vahrāmān* [فرخ وهرام] که بارتلمه نخستین بار «به زبان آلمانی» برگردانده است، و به زبان دیگر، به کشف رمز آن توفیق یافته است،

در واقع، به وجود چندین نوع ازدواج گواهی می‌دهد.

پیش از هر چیز، آن گونه که در قرن شانزدهم نیز دیده می‌شود، ازدواجی به نام «ازدواج قاطع» وجود دارد که زن، به موجب آن، «ملکه» خانه است. این ازدواج که ازدواجی کامل عیار است، چه در این زندگی و چه در جریان زندگی آینده معتبر است. فرزندان که ثمره این وصلت هستند کاملاً از حقوق شاه‌فرزندی (پادشاهی) برخوردار می‌شوند، و به آزادی، از ارث بهره می‌برند و جانشین پدر می‌شوند. این ازدواج شکلی حقیقی ازدواج ایرانی است، و ازدواجی است که همه کس حق برخورداری از آن دارد. برای چنین ازدواجی، رضای پدر و مادر و انتقال سرداری هم ضرورت دارد. دوشیزه باید برادر و خواهر هم داشته باشد. علی‌الطلاق، مهری به مبلغ سه هزار درهم نقره باید، به موجب عقد نکاح، برایش یادار شود. و چون شوهر کرد، بانوی خانه می‌شود و، اگر خواسته باشد، می‌تواند همه کارهای خانه را اداره کند، به کارهای خانه و زندگی بپردازد، بچه‌هایش را پرورش دهد و مراقب خدمه باشد. از هر لحاظ، باید شوهرش را یاری دهد و زندگی را با مقتضیات مقام اجتماعی خودشان هماهنگ و همپا کند! از لحاظ بقیه چیزها، این ازدواج به همان گونه‌ای است که به موجب عقدی که پتمانگ کنگ خوتای *Patmānak-i-katak- x'vatāyih* خوانده می‌شود، شرح دادیم. «شاه‌دختر»، که در خانه به فرزندی پذیرفته می‌شود و به چشم فرزند شوهرش نگریسته می‌شود، سهمی معادل سهم «شاه‌پسر» از میراث می‌برد.

پس، در زمینه ازدواج معمول و عادی، تقریباً تفاوتی در میان دوره ساسانیان و قرن شانزدهم وجود ندارد. اما چنین می‌نماید که اگر توجه داشته باشیم که در قرن ششم و بی‌گمان سالها پیش از خسرو اول کلمه چاکر - چکر - را به زنان شوهرکرده بسیاری اطلاق می‌کرده‌اند، همین که بخواهیم چاکر روایات قرن شانزدهم را با چاکر متونی که بیش و کم یکسره و بی‌واسطه از دوره ساسانیان به دست آمده است، مقایسه کنیم، دیگر نمی‌توانیم سردر بیاوریم و راه خودمان را بیابیم.

و لباس و غذا داشته باشد (چاکر عضو خانواده نیست، زیرا که به عنوان فرزندخوانده به خانواده نیامده است و فرمانبر سرداری نیست) و گذشته از این چیزها که گفتیم، چاکر حق دارد که تا پایان هفتاد سالگی، یعنی تا زمانی که بتواند کار کند و عضو مفیدی در خانه باشد، سالیانه برای مخارج «آرایش و پیرایش» خویش پول جیبی بگیرد^۱.

با این همه، در مجموعه فرّخ که کلمه چاکر مفهوم کلی دارد و بر چندین طبقه از زنانی که «شاه‌زن» نیستند، اطلاق می‌پذیرد، سخن از چاکرانی به میان آمده است که سرانجام شاه‌زن یا «ملکه» می‌شوند، و چنین امری، بیشتر از هر زمان دیگر، به هنگامی پیش می‌آید که این شاه‌زنان بمیرند و فرزندی هم نداشته باشند. اما، چنانکه دیدیم، قرن شانزدهم که چاکر را به چشم بیوه‌زنی می‌نگریست که دوباره شوهر کرده باشد، بار دیگر وی را به نام «شاه‌زن» نمی‌پذیرفت، زیرا که «شاه‌زن» نخستین شوهرش می‌پنداشت، همان شوهری که به‌رغم مرگ، باز هم شوهر جاودانی وی بود. بیوه‌زن هرگز نمی‌توانست «شاه‌زن» شود. پس، «چاکر»ی که فرّخ می‌گوید، نمی‌تواند بیوه‌زن بوده باشد، زیرا که می‌تواند امتیازها داشته باشد و شاه‌زن شود. در این صورت، چاکر چگونه زنی است؟

این زن، به همان دلیلی که پیش از این گفته شد، نمی‌تواند ستر باشد، زیرا که ستر برای خودش شوهر جاودانی دارد. پس، این زن چیزی جز ایوک، یا جز خودسالار *x^vadsālār* نمی‌تواند باشد. ایوک، چنان که دیدیم، از پی استهلاك دینی که در قبال پدرش به گردن داشت، پاك خود به‌خود، «شاه‌زن» می‌شود. خودسالار نیز، به هنگامی که پسری «رشید» داشته باشد و این پسر رشیدی که دارد، رضا بدهد که ازدواج وی که تا آن زمان بی‌سرداری بوده است، قانونی و شرعی شود، شاه‌زن و زوجه مشروعه می‌شود. بدین گونه، ایوک و خودسالار قرن شانزدهم را که در پیمانگ کتگ خودای ایوک و در مادیکان هزاردادستان - گزارش هزار داوری - گاتار *gātār* خوانده می‌شود، می‌توان در رده چاکر قرن ششم آورد. با این همه، ایرانیانی که اهل وسواس بوده‌اند، مدتی دراز،

بدبختانه، درباره وصلت چکریها *Čakarīhā*، چیزی همانند پیمانگ کدنگ خوتای در دست نداریم که از قرن هفتم به جای مانده باشد و مربوط به ازدواج عادی باشد. بااینکه، شرح و تعریف این ازدواج، در روایتها، مثل شرح و تعریف ازدواج مردی با بیوه‌زنی و حتی با دوشیزه‌ای است که نامزدش به مرگ ناگهانی و پیش‌رس مرده باشد، مجموعه شرایع فرخ و هرامان درباره وصلت چکریها هیچ گونه تعریف دقیقی به دست نمی‌دهد. چنانکه در روایات دیدیم، مهر بیوه‌زن در ازدواج مجدد کمتر از مهر «شاه‌دختر» است و فرزندی را که از شکم چکر درآمده باشد، می‌توان فرزند صاحب امتیاز، (شاه‌فرزند)، شمرد. آیا این سنت یادگار مستقیم دوره ساسانیان است؟ آری!... یادگار دوره ساسانیان است اما کاملاً چنین نیست.

متون کهنی چون بندهشن *Bundahišn*^۱ یا دینکرد^۲ برای ما از ازدواج چکریها *Čakarīhā* سخن می‌گوید. حتی بندهشن این نسبت را هم به زردشت می‌دهد که همسر میترا - ایار - مهریار - *Mitr-Ayār* را به کنار «شاه‌زن» خویش آورد. اسم این چکر ارنیگ دخت *Arnig-du xt* بود و برای زردشت، شوهر زمینیش، دو پسر زاد^۳. چاکر قرن شانزدهم درست با این ارنیگ دخت که «در خدمت» میترا یار باشد، تطابق دارد. قضیه کمتر بودن مهر چاکر نیز که شاپور بروچی^۴ *Sāpōr-i-Burūči* گفته است، محل تأیید دینکرد است (۵-۱۷) خلاصه، کتاب شرایع فرّخ، گذشته از آنکه رقم بطلان بر مبانی روایات نمی‌زند، ما را در راه تکمیل این روایتها یاری هم می‌دهد. در سایه آن، از این نکته آگاه می‌شویم که چاکر درخور آن نیست که به چشم «ملکه» - شاه‌زن - نگریسته شود، که وسایل اعاشه‌ای که برای وی فراهم آورده می‌شود و کسوه و نفقه‌ای که به او داده می‌شود نباید طبق مقام اجتماعی شوهرش باشد، که چون فرزند دارد، باید در کارهای خانه و زندگی مشارکت داشته باشد، که حق دارد که مثل عضو خانواده مسکن

۱. ۳۲. ۶. ۲. وندیاد - ۱۷ - صفحه ۶۳۷، ترجمه سنجان. ۳. بندهشن - ۳۵ - ۶ وجرکرد دینیک *Vajarkard i Dinik* که وست در حاشیه ترجمه بندهشن خود نقل کرده است. صفحه‌های ۲۱، ۲۲.

۴. روایات ایرانی - صفحه ۱۸۵.

۱. درباره حقوق دوره ساسانیان - سلسله مقاله‌های بارتمه، ۵ - ۲۹.

فرزندانی را که از شکم بیوه زن یا گاتار *gātār* می آمدند، به نام «شاه فرزند» نپذیرفتند و در این کار درنگ نمودند. شایست ناشایست هم گفته است که چنین کاری - بویژه نسبت به پسرانی که می توانند، چندی دیگر، آبرومندان مایه بقای نژاد پدری شوند - اشتباه است.^۱

خلاصه، چکر دوره ساسانیان شاید زنی باشد که با وضع اجتماعی پستی که دارد، به همسری پاکزاده ای یا بزرگزاده ای درآمده باشد. پس، پستی بیشگ بس می تواند بود که دوشیزه ای، - با همه مال و ثروت و حسن نیت پدرش - چاکری ساده باشد.^۲ این امر معلول ازدواجی است که در میان مردی بزرگزاده و زنی از طبقه پست صورت می پذیرد. چنین چاکری هرگز نمی تواند همدم و همسر شایسته شوهرش باشد. و مذهب نمی پذیرد که این زن بانوی خانه شود و «آیین معاشرت» از کلاه به سر نهادن و پیراهن حریر به تن کردن و به خود بستن تجملهای دیگری که به خواتین بزرگ تخصیص دارد، باز می دارد. چاکر حق به پا کردن کفش ساقه بلند (موزه) یا حق به تن کردن شلوار کوتاه (رانین *rānēn*) که از صفات مشخصه زنان بزرگ و بزرگزاده است، ندارد.^۳ خلاصه، چاکر، اگرچه شوهرش به عشقی آتشین دوستش داشته باشد، نباید بساط پرشکوه و جلال زندگی طبقه حاکمه را به راه اندازد.

زنشویی - فرزندخواندگی - *mariage-adoption* - که در قرن شانزدهم ستری *satari* خوانده می شود، در دوره ساسانیان نیز وجود داشته است. داده - ابن المقفع، در

۱. شایست ناشایست ۱۰ - صفحه ۲۱-۱۲، صفحه ۱۴. ۲. زن در حقوق ساسانی، صفحه ۱۳. ۳. تنسرو بویژه ویس و رامین - لباس خواتین طبقه نجباء و شاهدختان بسیار بیجده بود. در فصل زمستان، بالتو پوست به تن می کردند و دوشهایشان را با پوست روباه نقره ای می پوشانند. و در این اواخر بود که این مد پیروان و هوادارانی در میان زنان روسیه و آلمان و غرب پیدا کرد. (ویس و رامین، صفحه ۱۶۱). زنان ایران در فصل تابستان روی شلوار حریرشان پیراهن حریری هم به تن می کردند که برای خود کمربندی داشت و بسیار کوتاه بود. و در همه فصول کلاهی به سر می نهادند که نیمتاج طلا و گوهر نشان بر آن نشانده شده بود. مجموع این چیزها با چادری پرند پوشانده می شد. (ویس و رامین، صفحه های ۲۰۶ و ۲۲۹). موزه هایشان از مس مطلا بود (باز هم ویس و رامین، صفحه ۲۰۶). اغلب، زنان ایران موکبی مرگب از دایه و محرم اسرار و ندیمه... و... به دنبال داشتند. و تعداد همین زنان بود که درجه بزرگزادی بانو را نشان می داد.

یادداشتی که به عنوان یادداشت مترجم برای نامه تنسر نوشته است، درباره کلمه ابدال *abdāl* (جانشینان) چنین می گوید: «هنگامی که مردی درگذشت، اگر زن یا فرزندی به جای نگذاشته باشد، با پولی که به جای گذاشته است، برای نزدیکترین خویشاوندش به خواستگاری دختری می روند.^۱» درباره کلمه *ستر* (که در زبان پهلوی، *ستور* *stūr* باشد) باید بگوییم که در دوره ساسانیان سخنی از آن در میان نبوده است و کلمه *ستریه* یا *ستوریه* *stūrīh* که در کتاب *فرخ* بسیار دیده می شود، به معنی ولایت است. ستر قرن شانزدهم، در دوره ساسانیان نوعی از ازدواج چکریها پنداشته می شده است که متضاد وصلت «شاه زنانه» است. در کتاب *فرخ*، *ستور* به معنی صاحبه ولایت و وکالت است و می توان آن را بر چکرزن *Čakār-Zan* و سترزن *Satar-Zan* قرن شانزدهم نیز اطلاق کرد. اگر چکر برای زمانی محدود (زندگی این دنیا) شوهر می کند، ستر هم کاری جز این صورت نمی دهد، زیرا که شوهر جاودانی هر دو از مردگان است. و اشتباهی که در میان «بیوه زن دوباره شوهر کرده» و همسر - فرزندخوانده *épouse-adoptive* و اطلاق اصطلاح چکر بر هر دو این گونه زنان از آن سرچشمه می گیرد، بدین گونه پاک طبیعی می نماید.

درباره ایوک نیز همین حرف را می توانیم بزنیم. پتمانگ *Patmānak* که در سال بیستم یزدگرد سوم نوشته شده است، از ازدواج دختری که یگانه فرزند باشد (*ēvaknīh*) سخن گفته است. و چنانکه در این متن گفته می شود: «(نوعروس)، زیر سردار یه فلان، پدر فلان، (شوهر) قرار می گیرد، زیرا که (تاکنون) چه به حکم ازدواج، چه به حکم ستوری، چه به حکم ایوکنیه *ēvaknīh*، وابسته کسی نبوده است». دختر برای آن ایوک «یگانه فرزند» نشده است که پدرش حقی بر فرزند ذکور وی داشته باشد. این وصلت «یگانه دختر» (*ēvaknīh*) قرن هفتم *[pat sardārīh i Vahmān-pit (ēvaknīh) patrāy-i-sturīh, ēvaknīh, etc.]* همان *ōiyōn ka-š zanīh duxtkānīh* درست همان وصلت قرن شانزدهم است. ایوک بی فرزند به صورت چکر محض می مآند، اما همینکه

۱. نامه تنسر.

بچه می آورد، «شاهزن» و «بانوی خانه» می شد. ایوک از خانه پدر دارایی بسیار می آورد، اما، در مقابل، میزان مهرش پایینتر از سه هزار درهم بود.

بدین گونه، پنج نوع ازدواجی که در قرن شانزدهم به ثبت رسیده است، در دوره ساسانیان وجود داشته است، و، در قرن ششم، ایرانیان این ازدواجها را به دوره تقسیم می کرده اند؛ یکی، طبقه زنانی که، از روز ازدواج یا در جریان زندگی زناشوییشان، «شاهزن» می شدند. شماره زنان وابسته به این طبقه بیشتر از طبقه دیگر بود. بیش و کم همه زنان ایرانی «بانوی خانه» بوده اند. دیگر، طبقه زنانی که دوباره شوهر می کردند، طبقه زنانی که ازدواجشان به وسیله انتقال سرداری استحکام نیافته بود، و طبقه زنانی که مقام اجتماعی شان پایینتر از طبقه شوهر بود. این «نیمه ازدواج»، به خلاف وصلت «شاهزنانه» و وصلت چکریه (Čākariha) خوانده می شد. به زنی که چنین عقد ازدواجی می بست و چکرزن خوانده می شد می بایست یاری داده شود و خورد و خوراک داده شود. و چنین زنی تا هفتاد سالگی حق دریافت پول جیبی داشت.

§ ۳- وضع ازدواج برسبیل کفالت

در کنار این وصلتها که مرد و زن را عنوان شوهر «شود (Sōd)» و همسر «ژن (Žan)» می دهد، وصلت دیگری هم در میان ایرانیان دیده می شد که همان ازدواج موقت برسبیل کفالت باشد. در این ازدواج که نروزد (niruzd) (و به زبان اوستا نروزدا (ni⁴ruzda) خوانده می شد، مثل وصلت چکر به مفهوم قرن شانزدهم، خبری از انتقال سرداریه نبود. این ازدواج، به مفهوم اخص کلمه، نوعی «چکریه» بود که در همان دوره حیات شوهر جاودانی صورت می پذیرفت. در ازدواج موسوم به نروزد، شوهر میرک (mirak) و زن ژیانک (Žiānak) خوانده می شد. با این همه، این ازدواج جوهر مذهبی داشت و بیشتر از هر جای دیگر در میان اعضای یکرته اجتماع صورت می گرفت. در اوستا چنین اندرز داده شده است: «به کسی که زن می خواهد، زن بدهید» هر گاه که یکی از همکیشان، یاک و بیگناهانه، زنش را از دست داده باشد و استطاعت نداشته باشد که برای پروردن و

بزرگ کردن فرزندان، زنی دیگر بگیرد، می تواند از مردی نیکوکار که همسرش فراغت بسیار دارد، خواهش کند که این زن را مدتی در اختیار وی بگذارد. چنین است توضیحی که سیاوش و دادفرخ (Dāt-Farrux) [که مؤلف مادیکان هزار دادستان از ایشان نقل قول کرده است] در این باره داده اند. این یاری که همکیش به همکیش می داد و مدتی دوام می یافت، ممکن بود موضوع عقدی باشد که يك نفر مزدایی، به موجب آن، به زنش اجازه دهد که روزگاری، به نام ژیانک در خانه همکیش در مانده و پریشان به سر بیاورد. نروزد به معنی مستمند و پریشان روزگار است. و این همان معنی نروزدای ni⁴ruzda اوستا هم هست، و در واقع، این وصلت موقت که برسبیل کفالت انجام می پذیرد، جز به اشخاص بدبخت و بسیار پریشان روزگار ارزانی داشته نمی شود.

سردار ژیانک همان شوهر (šōd) او است و این زن چیزی با خود به نام جهاز به خانه میرک نمی آورد و حتی حقی هم بر مهر ندارد، و این امر، بسیار خوب، نشان می دهد که در این میان هیچ نشانه ای از ازدواج نیست. ژیانک، در آن مدتی که به موجب عقد معین شده است، به فرزندان میرک می پردازد. بی گمان زنی که خود بچه داشته باشد، هرگز نمی تواند کانون زناشویی را رها کند و برای پرستاری اطفال یکی از همکیشان به خانه او برود. تنها زنان نازا و زنانی که بچه هایشان بسیار بزرگ شده بودند و دیگر، در خانه، احتیاجی به وجود مادر نداشتند، می توانستند به این گونه خدمتها بپردازند. بدینگونه، نروزدا نظام نیکوکارانه ای می نماید که همه کس، از آن راه خشنود و دلشاد می شده است. چنین امری را نه به چشم امری خلاف اخلاق باید نگریست، و نه، به اقوی دلیل، امری خلاف عدل باید پنداشت، زیرا که این هر دو، یعنی هرزگی و بیداد، اکراه و تنفری در مزداییان برمی انگیزد. این رسم، پس از سقوط شاهنشاهی و شاید هم در پایان قرن ششم، کم کم از میان رفت. در لهجه دری، میرک و ژیانک به هر مرد و زنی گفته می شود. لری و کردی، دو لهجه جبال زاگرس هم برای کلمه های میرک، میرا (mērā) و ژینک

žinak و... و... مفهومی خاص قائل نیست^۱.

نروزد گاهی برای زن و شوهر بی‌فرزند سودمند و سلامت بخش بود، زیرا که این امکان وجود داشت که زن از نزدیکی به میرک بچه‌دار شود. چنین بچه‌ای به سردار زن، به شوهرش، و نه به میرکش تعلق می‌یافت. برای مردی که بچه نداشت، پیدا کردن وارثی به این قیمت خوب، و به زبان دیگر به این ارزانی، صرفه‌ای بزرگ بود. در چنان صورتی، اگر شوهر زن می‌مرد، زن هم از عقد ازدواج «چکری» معاف می‌بود. این قضیه - که بچه از هر پستی آمده باشد، همیشه متعلق به شوهر قانونی مادرش خواهد بود - به قرار معلوم، منشأ آریایی دارد. متون «هندو» چنین می‌گویند: «زن به منزله مزرعه است. هر چه در آن بروید متعلق به مالک مزرعه است، اگر چه تخمی نیفشانده باشد.^۲» و فرزندان که از ازدواج برسبیل کفالت زاده می‌شدند، به وجه مستقیم، و بی‌ذره‌ای اشکال، از جانب، شوهر قانونی، شوی šoiš زن، به فرزندی شناخته می‌شدند^۳.

در سند نروزد niruzd، حدود تکلیفی که ژیانک به گردن داشت، و به زبان دیگر، ستوریه sturīh وی، روشن بود^۴. در همه مدّت نروزد، میرک، مردی که کفیل مقام شوهری شده بود، بر ژیانک خود حق ولایت و وصایت داشت. و تا روزی که ژیانک کارهای خانه‌اش را انجام می‌داد و بچه‌هایش را بزرگ می‌کرد، موظف بود که یاریش دهد و خورد و خوراکش را فراهم بیاورد. وظیفه داشت که با احترام و تملّط بسیار با وی رفتار کند. کسی که خواستار نروزد است باید «مطابق قاعده و قانون» و چنانکه باید و شاید به خواستگاری برود، یعنی مطلق پیروی رسم و قاعده کند، و به همان گونه‌ای که رومیان در مقام تصریح شروط عقد رفتار می‌کردند، اصطلاح رائج (certa verba) را به

کار ببرد. و چنین می‌نماید که می‌بایست سوگند خورده شود^۱.

متعّه اهل تشیع که در زمان سابق میان گروهی از ایرانیان آن همه شیوع داشت، جز به ظاهر یادآور نروزد نیست. این ازدواج، ازدواجی موقت و دارای منبع مختلط است و از هیچ لحاظ نمی‌تواند یادآور نروزد کهن و باستانی باشد. متعه همیشه رسمی اجتماعی بوده است که گروههایی در ایران در تسهیل آن سهمی داشته‌اند، زیرا که این امر را برای وصلت با زنان طبقه‌های پایین که نمی‌خواستند حقیقه به عقد ازدواج خودشان درآورند، خوب وسیله‌ای می‌دانسته‌اند^۲.

اما باید گفت که نروزد جنبه احترام و اکرام و توجه و التفات دارد: آنچه مزداییان را به پذیرفتن این ازدواج موقت بر سبیل کفاله وامی‌دارد، ضیق و عسرتی است که همکیشی پس از مرگ زنش گرفتار آن می‌شود. جدا شدن زن شوهردار به منظور ازدواج بر سبیل کفاله، از لحاظ اصول اجتماعی و از لحاظ شرع و قانون، جز در طبقه‌های پایین که اصل یک زنه‌بودن در میانشان واجب و لازم بود، ممکن نبوده است. برای بزرگزاده‌ای که زندگی پرشکوه و جلال دارد و در میان سرّیه‌ها و کنیزها زندگی می‌کند، نروزد هیچ‌گونه لطف و جذبه‌ای نداشت. با این همه، اعیان و نجبای ایران که بیشترشان هرزه و عشرت‌پرست بودند و از هیچ لذتی روی بر نمی‌تافتند، از این آزادی سوءاستفاده کردند و نروزد عمل همگانی^۳، زخم اجتماعی، آفت اجتماعی شد. سوءاستفاده‌ها دو چندان و سه چندان می‌گشت. همینکه شوهری به زنش می‌گفت که «من «سرداری» برایت برگزیده‌ام» زن آزاد بود و می‌توانست خانه زناشویی را رها کند. زنانی که مدّتی بی‌صاحب می‌ماندند، به سهولت می‌توانستند در مقام تغییر شوهر برآیند. با این همه، این چیزها باسعه صدر و وسعت نظری عجیب و غریب نگریده می‌شد. مقارن ظهور

۱. درباره حقوق ساسانیان ۱-۱۶ و صفحه‌های پس از آن ۲-۱۱-۱۶-۳-۷-۴-۱۷-۲۲-۵۵-۱ صفحه ۲۹ و صفحه‌های پس از آن - صفحه ۳۶ و صفحه‌های پس از آن. ۲. آ. کری A.Querry، حقوق مسلمانان، مجموعه قوانین مربوطه به مسلمانان شیعه مذهب. جلد دوم. پاریس، ۲-۱۸۷۱. ۳. زن در حقوق ساسانی، صفحه ۱۵ - و ویس و رامین، صفحه‌های ۱۶-۳۰ و ۱۲۹.

۱. مان- Mundarten der Lurstan - لهجه‌های لرستان - یوستی، فرهنگ زبان کردی Dictionnaire kurde.

۲. مبانی زبان‌شناسی هندوآریایی - Grundrisz der indoarischen Philologie - § ۸-II - K - A - ۱۶، صفحه ۴۹ - استراسبورگ ۱۸۰۶. ۳. مادیکان هزار دادستان ۵۱ - درباره حقوق دوره ساسانیان، سلسله مقاله‌های بارنلمه ب. ۸ و صفحه بعد. ۴. بارنلمه، «مجله تحقیقات شرقی» وین ۲۷-۲۵۶.

مزدک و آیین وی که می‌خواست همه زنان مال مشترک همه مردان بشوند، و بروز اغتشاشهایی که در نخستین نیمه قرن ششم مایه خونریزیها در ایران شد، مزداییان دوباره به این مسأله پرداختند. در اوائل قرن، جامعه زنان، حتی مدافع شاهانه‌ای نیز چون کواد اول پیدا کرد که به موجب فرمانی فضاحت بار اجازه اشتراک زنان را داد. اما چون کودتای سال ۵۳۱ صورت پذیرفت و حزب «مزدایی کهن» زمام اقتدار به دست گرفت، وضع کهن از نو برقرار شد و حکومت تازه که به پیرویش غره بود، تندروهای کهن را کاهش داد و برنامه خود را در زمینه احیاء اخلاق به کار بست. و از همان زمان بود که نروزد بتدریج از میان رفت.

وصلت برسبیل کفالت، نهاد آریایی بود و، در نتیجه، به دوره پیش از آیین مزدا تعلق داشت، زیرا که هرودوت از وجود چنین عملی در میان ماساگتها - Massagètes - سخن گفته بود. ایرانیان عهد ساسانی برای اشاره به این ازدواج کلمه‌ای به کار می‌بردند که از زبان قدیم برگرفته شده بود^۱. از لحاظ اخلاق، در مقام تصحیح آن برآمده بودند، اما عرف و عادت چندان دریند دلالتی نبود که دستگاه دین درآورده بود، دستگاهی که در برابر طبقه نجبا که هنوز هم نیرومند و بازیگوش بود، هیچ کاری از دستش بر نمی‌آمد. اغلب، دستگاه دین که از طبقه نجبا انتظار پشتیبانی داشت، میدان را به دست این طبقه می‌داد. اصلاحهای ارتخشیر Artaxšēr در این زمینه، روی هم رفته رنگ سیاسی داشت. عنوان شاه را که شاهزادگان و بزرگان به خودشان می‌بستند، از میان برداشت، خواستار گروگان، خراج و بیعت سالانه شد و حق اعطای منصب و مقام را در دست خویش نگه داشت، اما در زمینه‌ای که پاک اجتماعی بود، امتیازهایی گسترده داد. خاوندها، به انضمام املاک و قصرهای خودشان، علائم بیرونی تشخیص و امتیاز را نگه داشتند و خدم و حشم بسیار و کوبه‌ای بزرگ از زن و کنیز به دنبال خودشان به راه انداختند^۲. آیا ارتخشیر در اندیشه آن بود که اینان را، بدین گونه، بی‌کاره و تن‌پرور و

بی‌آزار کند؟ و به هر حال، چنین هم شدند: و چنان که یکی از مردم آن عصر گفته است، شکار و لهو و لعب و زن و شراب این بزرگ‌زادگان را خانه خراب می‌کرد^۱. دستگاه دین در برابر این بارونها «سرخوتایها - سرخدایها - sarxʷatāy» که نامها و عنوانهای بزرگ داشتند و گاهی سرتاسر منطقه‌ای در دستشان بود، هیچ گونه اقتدار و سلطه‌ای نداشت و هرگز نه توانست بر زندگی خصوصی‌شان نظارتی داشته باشد و نه توانست اخلاق سختگیرانه‌ای بر کرده‌شان بگذارد. این زیاده‌رویها ناگزیر باعث ورشکستگی و ویرانی نروزد شد و مزداییان سرانجام رهایش کردند.

یادآوری این ازدواجهای گوناگون که هر يك را مدّت و شروطی دیگر گونه است، نباید ما را به زیر بار این تأثر و تصور ببرد که زندگی زناشویی ایرانیان دستخوش آشفتگی و هرج و مرج بوده است. زیرا که، در مرکز این وصلت‌های ناسازی که سراپا عیب و نقص است و چنین می‌نماید که یادگار دوره آریایی باشد، همیشه آن ازدواج حقیقی و کامل و درست و متوازن و جاودانی وجود دارد که با اندک تفاوتی مطابق کمال مطلوب امروز ما در زمینه وصلت جنس مرد و زن است، و یگانه ازدواجی است که با روح زردشتی مطابقت دارد، و در دنیای مزدایی فرموده شده است و به دست همه به کار بسته شده است و مقدر بوده است که پس از شاهنشاهی و اسلوبهای دیگر وصلت زنده بماند. و اما درباره آن وصلت‌های ناساز و زیاده‌رویهای دور از گمان و انتظاری که این وصلت‌های ناساز به راه انداخت، باید همیشه انصاف داد که زاده الهام مذهبی و سلامت بخش بوده است. نیت همیشه در اینجا خوب و قرین اخلاق بود، اما آن فقدان جامعه‌شناسی که عیب مشترک و نقص مشترک همه قانونگذاران ایرانی است، مانع از آن بوده است که این قانونگذاران عواقب اجتماعی این ازدواج‌های نیم‌بند را که اغلب ناهماهنگ و دور از توازن و تعادل، و بسیار زودگذر بوده است، پیش‌بینی کنند.

۱. مجله مطالعات هندواروپایی Indogermanische Forschungen، صفحه ۳۸، برلین، ۱۹۱۷، صفحه ۳۹ و صفحه‌های پس از آن.

۱. لغت‌نامه نرسی کهن - صفحه ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - مقاله‌های نروزد nīruzd - و نروزدا nīruzda - درباره حقوق دوره ساسانیان. ۲. نامه تنسر، صفحه ۲۲۲